

تاریخ معاصر ایران

آخرین سنگر آزادی

مجموعه مقالات میر جعفر پیشه‌وری

در روزنامه حقیقت، ارگان اتحادیه

عمومی کارگران ایران

۱۳۰۱ - ۱۳۰۰

به کوشش: رحیم رئیس‌نیا



تاریخ معاصر ایران

مجموعه تاریخ معاصر ایران - ۱۰

نشر و پژوهش شیرازه

www.iran-archive.com



پیشه‌وری، جعفر، ۱۳۷۱ - ۱۳۲۶.

آخرین سنگر آزادی: مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری در روزنامه حقیقت، ارکان اتحادیه عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ / به کوشش رحیم رئیس‌نیا. - تهران: مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷.

هشت، ۵۰۷ ص. - (مجموعه تاریخ معاصر ایران؛ ۱)

ISBN 964-6578-10-1: ۱۳۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

کتابنامه: به صورت زیرنویس.

۱. ایران - اوضاع اجتماعی - قرن ۱۴ مقاله‌ها و خطابه‌ها، ۲. سیاست جهانی - قرن ۲۰ - مقاله‌ها و خطابه‌ها، ۳. حزب‌های سیاسی - ایران - مقاله‌ها و خطابه‌ها، ۴. جنبش‌های کارگری - مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. حقیقت (روزنامه)، ب. رئیس‌نیا، رحیم، گردآورنده. ج. عنوان. د. عنوان: مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری در روزنامه حقیقت، ارکان اتحادیه عمومی کارگران ایران (۱۳۰۱ - ۱۳۰۰).

۹۵۵/۰۷۵۲۰۴۵۲ DSR ۱۲۵۵ / پ ۹ آ ۳

م ۷۷ - ۱۱۹۱۸



آخرین سنگر آزادی

مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری در روزنامه حقیقت،

ارکان اتحادیه عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰

به کوشش رحیم رئیس‌نیا

طراح جلد: علی خورشیدپور

لینوکرافی: کوثر

چاپ: آزاد

صحافی: قاروس

چاپ اول: ۱۳۷۷

تعداد: ۲۲۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران. صندوق پستی: ۱۱۳۸ / ۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۵۶۰۹۸۳

شابک ۹۶۴-۶۵۷۸-۱۰-۱ ISBN 964-6578-10-1

آخرین سنگر آزادی

مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری

در روزنامه حقیقت، ارگان اتحادیه

عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱-۱۳۰۰

www.iran-archive.com

به کوشش رحیم رئیس‌نیا

یزدی، سیدعلی ۱۹۷، ۴۷۰	۴۷۸، ۴۷۶، ۴۷۵، ۳۷۵
یغمایی، حبیب ۴	همدانی، آقامیرزا محمد
یقیکیان، گریگور ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴	هند، ۳۱، ۶۱-۶۳، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۸۴
یکانی، میرزا اسمعیل ۳۶۹	۸۵، ۹۷، ۱۰۸، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۸۸
یودنیچ، نیکولای نیکولایویچ ۷۳، ۳۷۹	۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۷، ۳۷۹، ۴۶۹
یولداش (روزنامه) ۲۸	هندوچین ۶۲
یونانی‌ها ۳۱۷	هیک ۲۱۵
یهودی ۶۹، ۷۰، ۳۷۹، ۴۵۹	یزد ۱۱۰

فهرست

یادداشت دبیر مجموعه	۱۸
مقدمه	۱
روزنامه حقیقت و نویسندگان آن	۱
میرجعفر پیشه‌وری از مهاجرت باکو تا انتشار حقیقت	۱۶
اخبار و مقالات	۵۱
۱ سیاست اقتصادی جدید روسیه یا افلاس مسلک کومونیزم	۵۳
۲ شمه‌ای از سیاست عالم اوهام راجع به دوستی آمریکا	۵۷
۳ شمه‌ای از سیاست دنیا سرمایه‌داری و مستملکات	۶۱
۴ اسارت اقتصادی	۶۳
۵ فساد تشکیلات اجتماعی ما	۶۶
۶ انقلاب مصر	۶۸
۷ جدال سرمایه‌داران غرب در شرق نزدیک	۷۰
۸ فتح کارگر و دهاتی روسیه	۷۲
۹ نهضت صنفی کارگران دنیا	۷۵
۱۰ نهضت صنفی کارگران دنیا	۷۹
۱۱ نهضت صنفی کارگران دنیا اتحادیه صنفی در شرق	۸۳
۱۲ نهضت فکری در ایران	۸۶
۱۳ رفتنی هستید	۸۹
۱۴ رفتنی هستید	۹۴

۹۷	سفالت از کجاست؟
۱۰۰	فرونت [جبهه] واحد
۱۰۳	اوهام راجع به دوستی آمریکا
۱۰۷	«حقیقت» و «شفق سرخ»
۱۱۱	«حقیقت» و «شفق سرخ»
۱۱۴	چاره اساسی لازم است
۱۱۸	کمون پاریس عید رنجبران دنیا
۱۲۱	حفظ آزادی وظیفه ملت است
۱۲۷	حفظ آزادی وظیفه ملت است
۱۳۱	حفظ آزادی از وظایف ملت است (قشون)
۱۳۳	حفظ آزادی از وظایف ملت است (پارلمان)
۱۳۵	حفظ آزادی از وظایف ملت است (حکومت نظامی، نظمیه)
۱۳۹	حفظ آزادی از وظایف ملت است (قشون و ملت)
۱۴۶	حفظ آزادی از وظایف ملت است (پارلمان (مجلس ملی) و ملت)
۱۵۳	حفظ آزادی از وظایف ملت است (احزاب سیاسی و ملت)
۱۶۰	حفظ آزادی از وظایف ملت است (مطبوعات)
۱۶۶	حفظ آزادی از وظایف ملت است (کابینه‌ها و ملت)
۱۷۰	حفظ آزادی از وظایف ملت است (آخرین امید ارتجاعیون)
۱۷۴	بشارت به آزادی خواهان
۱۷۹	حقیقت، فحش و هتاکی
۱۸۴	اعتصاب پلیس
۱۸۷	کنفرانس ژن
۱۹۱	تجدد و انقلاب
۱۹۸	لزوم محاکمه

۳۹	اول ماه مه	۲۰۰
۴۰	فرقه‌های سیاسی در مجلس	۲۰۸
۴۱	فردا چه باید کرد؟	۲۱۲
۴۲	تربیت اجتماعی	۲۱۷
۴۳	تمدید تصویب شد	۲۲۱
۴۴	ما معلم لازم داریم نه مستشار	۲۲۴
۴۵	نویسندگان متملق	۲۲۸
۴۶	در اطراف استعفای کابینه	۲۳۳
۴۷	باز هم در موضوع استعفا	۲۳۶
۴۸	علت استعفای کابینه	۲۴۰
۴۹	ما و کابینه‌چی‌ها	۲۴۴
۵۰	چارهٔ رفع بحران	۲۵۰
۵۱	کابینهٔ جدید	۲۵۵
۵۲	باز هم بحران	۲۵۸
۵۳	مسئله کابینه	۲۶۱
۵۴	کابینهٔ قوام‌السلطنه	۲۶۵
۵۵	کابینهٔ جوان	۲۷۰
۵۶	کنفرانس ژن و مرتجعین	۲۷۸
۵۷	اصلاح طلبان واقعی	۲۸۳
۵۸	ژنی دروغی	۲۸۷
۵۹	رفیق عشقی	۲۸۸
۶۰	مقاصد کوچک	۲۹۱
۶۱	فاجعهٔ گیلان	۲۹۶
۶۲	ایلات	۳۰۱
۶۳	تجارت با روسیه	۳۰۶

۳۱۳.....	۶۴ حکومت مرکزی و اختیارات محلی.
۳۱۹.....	۶۵ باز هم روزنامه‌ها
۳۲۵.....	۶۶ سید ضیاءالدین
۳۳۲.....	۶۷ گیلان
۳۳۸.....	۶۸ ستاره ایران
۳۳۹.....	۶۹ به پیر سیاست
۳۴۴.....	۷۰ شمه‌ای از سیاست استعماری
۳۵۱.....	۷۱ مصاحبه با نمایندگان آذربایجان
۳۵۶.....	۷۲ ارتجاع در بالای ارتجاع
۳۶۳.....	سید محمد دهگان
۳۷۷.....	توضیحات
۴۹۱.....	فهرست اعلام

یادداشت دبیر مجموعه

تلاش و تکیاوری گسترده‌ای که نیروهای سیاسی ایران از سال‌های پایانی جنگ اول جهانی و بویژه بعد از گشایش حاصل از فروپاشی تزاریسم در ۱۹۱۷، برای تأمین استقلال و اصلاح وضعیت نابسامان کشور آغاز کردند، پس از طی مراحل چند، با تحکیم مبانی حکومت استبدادی رضاخان سردار سپه در سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی، جهاتی یافت به کلی متفاوت از آرمان‌های مطرح شده در خلال انقلاب مشروطیت ایران.

این تغییر جهت به هیچ وجه دگرگونی سهل و ساده‌ای نبود؛ در عین حال که پاره‌ای از گرایش‌های سیاسی وقت راه رهایی ایران از انبوه دشراری‌های اجتماعی و اقتصادی آن روزگار را در اتخاذ خط مشی‌ای آمرانه و تشکیل یک دولت متمرکز و نیرومند می‌دیدند، نیروهایی نیز بر خطرات و آفات مترتب بر چنین خط مشی‌ای آگاه بوده، برای جلوگیری از غالب شدن آن می‌کوشیدند. اگرچه در مقایسه با وجه عملی این مبارزه و رویارویی، یعنی موج ائتلاف‌های سیاسی و صف‌آرایی‌های زودگذری که تحولات اصلی و مهم این دوره را به خود اختصاص داده‌اند، وجه نظری آن، یعنی مباحث سیاسی طرفین از نمود چشمگیری برخوردار نیست، ولی از آنجایی که این بحث هنوز مطرح و تا پشت سر گذاشتن آن راه درازی در پیش است، آگاهی از همان محدود جوانب بحث لازم و ضروری است.

روزنامه حقیقت که از آن می‌توان به‌عنوان ارگان بخشی از نیروهای چپ کشور در آن دوره یاد کرد، از معدود جرایدی است که در مقایسه با دیگر جراید وقت در بیان آراء خود و در این مورد خاص دفاع از آزادی‌های مصروح در قانون اساسی مشروطه و حقوق زحمتکشان، استمرار و پیگیری قابل توجهی را نشان می‌دهد. احتمالاً عواملی چون دور بودن حقیقت و طیف هوادارش از صحنه اصلی زد و خوردهایی که برای کسب قدرت فائقه جریان داشت و همچنین دوره نسبتاً کوتاه انتشارش در شکل دادن به چنین استمرار و پیگیری شاخصی مؤثر بوده است.

نوعی گذر از سوسیال دموکراسی به کمونیسم از دیگر نکاتی است که در این زمینه و به‌ویژه در اشاره به مقالات میرجعفر پیشه‌وری در حقیقت جای توجه دارد. در کنار مباحث مختلفی که در دفاع از مشروطه یعنی نظام رسمی کشور مطرح می‌شود، رگه‌هایی از یک انقلابی‌گری نیز مشهود است که گاه از حد و حدود مشروطه‌خواهی فراتر می‌رود. با این حال آنچه در پایان برجای می‌ماند احساس تأسفی است عمیق از این که با استبداد پهلوی طرح و عنوان این مباحث، و اصولاً طیف متنوع و گسترده‌ای از دیگر آراء سیاسی و اجتماعی که با چنین نیرو و انسجامی در سطح جامعه جریان داشت، از حرکت باز ماند و مسائلی که می‌بایست سال‌ها پیش از این حل و فصل می‌شد، هنوز مسائل مبتلا به اجتماعی و کماکان لاینحل باقی مانده‌اند.

کاره بیات

مقدمه

اگر انقطاع تجارب تاریخی، یعنی محروم شدن نسلی از تجارب نسل پیش را - آن هم در درجه اول به دلیل حاکمیت ادواری ارتجاع - یکی از مهمترین مشکلات ایران معاصر به حساب آوریم، تلاش‌هایی از قبیل تسهیل دستیابی نسلی به تجارب نسل پیش، یعنی تاریخ و تاریخ‌نگاری را می‌توان حربه‌ای کارا دانست در مبارزه با این دشواری عمده. میرجعفر جوادزاده خلخالی که بعدها به پیشه‌وری شهرت یافت و از چهره‌های مهم تحولات ایران در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم بود، در سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی، با پشت سر داشتن تجربه‌ای انقلابی در میان کارگران ایرانی باکو و نهضت انقلابی ایران از سال‌های بعد از جنگ اول جهانی، برای مدتی کوتاه - پنج ماه - نگارش بخش عمده‌ای از سرمقاله‌های روزنامه حقیقت را برعهده داشت. استبداد ناشی از قدرت گرفتن رضاخان سردار سپه که به سلطنت مطلقه او در مراحل بعد منجر شد، نه فقط به توقیف حقیقت که در نهایت به سرکوب و تعطیل هرگونه حرکت سیاسی مستقل در کشور منجر شد.

روزنامه حقیقت و نویسندگان آن

روزنامه حقیقت از اوایل دی ماه ۱۳۰۰ تا اوایل تیرماه ۱۳۰۱ تحت مدیریت سید محمد دهگان^۱ انتشار یافت. گذشته از میرجعفر جوادزاده،

۱. برای آگاهی بیشتر از زندگی او بنگرید به یادداشت ضمیمه در آغاز توضیحات پایانی کتاب.

که از آغاز تا پایان در اغلب شماره‌های آن مطلب داشت، تعدادی نویسنده و شاعر نیز که غالباً به اتحادیه‌های کارگری و یا به حزب کمونیست ایران وابسته بودند و یا هوادار آن‌ها، با آن همکاری می‌کردند. گفتنی است که بسیاری از نوشته‌های منتشر شده در روزنامه فاقد نام نویسنده و مترجم است، بعضی از آن‌هایی که اسم دارد، اسامی مستعار هستند. به طور مثال در حالی که سلام‌الله جاوید، کریم نیکبین را که به نام‌های حسنوف و اسمعیل فارس نیز شناخته می‌شده و تحصیل کردهٔ باکو و دانشکدهٔ اقتصاد مسکو و عضو کمیتهٔ مرکزی و دبیر مسئول حزب بوده، از نویسندگان روزنامهٔ حقیقت و جانشینان آن اقتصاد ایران و کار دانسته^۱، در واقع در روزنامه حقیقت نامی از وی مشاهده نمی‌شود. شاید «ا. فریدون» که گذشته از سرمقالهٔ شمارهٔ ۹ تحت عنوان «فاجعهٔ معارف» نویسندهٔ مقالاتی چون «شبه‌ای از اوضاع اقتصادی جهان»، «نهضت کارگری در عثمانی»، «ژاپن بعد از جنگ»، «عالم نسوان»، در شماره‌های ۵ و ۶ و ۱۲ و ۱۷ نیز هست، همان کریم نیکبین باشد. از ابوالفضل لسانی هم که از فعالان اتحادیهٔ معلمین بوده و مدیریت و سردبیری روزنامه‌های اقتصاد ایران و کار را، که پس از توقیف حقیقت و به جای آن درآمده‌اند، به عهده داشته و بعدها وکیل دادگستری شده و کتاب طلای سیاه یا بلای ایران را تألیف کرده، مقاله‌ای تحت عنوان «تاکی تسامح تاکی اهمال» در جای سرمقالهٔ شمارهٔ ۸۷ به چاپ رسیده است. نویسندهٔ سرمقالهٔ شمارهٔ ۲۸ روزنامه تحت عنوان «حاضر باش» شخص ح. [میرزا حسین خان] امید بوده که مانند لسانی از فعالان اتحادیهٔ معلمین و از دوستان جوادزاده بوده است. این مقاله که در بالایش تذکر داده شده است که «کارگران بخوانند» فراخوانی است خطاب به کارگران برای پیوستن به اتحادیه‌های کارگری و فشرده

۱. سلام‌الله جاوید، ایران سوسیال دموکرات (عدالت) فوق‌سی حقیقده خاطره لرم، تهران ۱۳۵۹.

ساختن صفوف خود برای پیروزی بر اشراف و سرمایه‌داران و «پارازیت‌ها و ریزه‌خواران خوان نعمت آن‌ها». مقالاتی نیز در شماره‌های اولیه حقیقت، چون «ما و زندگانی» در شماره ۴ و «آیا ما متدینیم» که از الهلال ترجمه شده، به چاپ رسیده که نام ز. فروزش را در زیر خود دارند. وی به احتمال قوی زین‌العابدین فروزش است که در حدود یک ماه قبل از توقیف حقیقت به انتشار روزنامه نجات ایران پرداخت. فروزش که نجات ایران را به طور نامرتب تا سال ۱۳۰۵ انتشار داد، دوره بعدی این روزنامه را در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ دوباره منتشر ساخت. گفتنی است که وی در دوره اخیر به اتفاق کسروی وکیل مدافع سرباس مختاری، رئیس کل شهربانی رضا شاه بوده است.

یکی دیگر از نویسندگان حقیقت بهمن شیدانی است که سرمقاله شماره نخست آن، تحت عنوان «حقیقت» و مقاله‌ای تحت عنوان «ما و روسیه» که در شماره ۹۸ به چاپ رسیده، نام وی را در زیر خود دارند. استعفای وی از «مدیریت داخلی» روزنامه در شماره ۱۰۴ حقیقت به چاپ رسیده و دو شماره بعد هم روزنامه در جنبه توقیف افتاد. آقای کاوه دهگان فرزند سید محمد دهگان از قول مادرش روایت می‌کند که مدتی بعد از آن که مأموران قوام‌السلطنه همزمان با توقیف حقیقت، برای دستگیر کردن سید محمد دهگان به خانه‌اش می‌ریزند و دست خالی برمی‌گردند، شیدانی به خانه آمده، سراغ دهگان را می‌گیرد و خانم دهگان که شیدانی او را برای دهگان خواستگاری کرده بوده، به او پرخاش می‌کند که برای پیدا کردن محل اختفای شوهرش آمده است.

توضیح این که بهمن شیدانی، که نام اصلی‌اش رضاقلی میرزا بوده، پسر عموی همسر سید محمد دهگان و هر دو اصلاً از شاهزادگان قاجاری بوده‌اند. شیدانی که در تویسرکان به دنیا آمده بوده، در نوجوانی به علت ارتکاب به خطایی به تهران گریخته، مدتی در خانه عموی خود،

محمدعلی میرزای سرتیپ، تحصیل کرده اتریش و فرمانده توپخانه، که پدرزن دهگان بوده، به سر می برد و بعدها به ریاست تشریفات و خرید دربار محمدعلی شاه می رسد. او در همین دوره از مشروطه خواهان هواداری می کند و به ادعای خود چند بار هم شب نامه در جیب شاه می گذارد. پس از انقلاب اکتبر دارای تمایلات چپ می شود و چنان که دیدیم در زمره هیئت تحریریه حقیقت درمی آید و سرانجام با نوشتن سرمقاله ای تحریک کننده در ماه رمضان در باره روزه خواری - احتمالاً مقاله بدون امضای «رمضان تمام شد» در شماره ۸۶ (۸ جوزای ۱۳۰۱) - روزنامه را بیش از پیش زیر ضرب و فشار می برد و در آستانه توقیف از آن کناره گیری می کند و یا کنار گذاشته می شود. وی بعدها به ریاست حسابداری دارایی رسیده و در حدود سال ۱۳۳۵ خورشیدی، در هشتاد و چند سالگی درگذشته است. حسابداری دویل از تألیفات اوست.

در یکی از تقاضانامه های مکرر معصومه خانم از دربار پهلوی برای آزادی همسرش، آدرس محل اقامت وی «خیابان فرهنگ، منزل شیدائی» [احیاناً شیدانی درست باشد] نوشته است.^۱ در زمان نگارش این تقاضانامه (۱۳۱۳/۷/۱۲) مدت پنج سال از دستگیری پیشه وری می گذشته است.

گذشته از مقالات و مطالب منثور، اشعاری نیز از شعرای چون وحشی خیاط، غنی (کارگر)، ح. زبده، محمد تنها، یدالله مایل توپسرکانی و.... که غالباً هم دارای مایه های کارگری و انقلابی هستند در بعضی از شماره های حقیقت به چاپ رسیده است. جالب توجه آن که قطعه شعری با عنوان «دیدنی» از حبیب یغمایی در شماره ۸۱ و شعری از ص. رضازاده شفق با عنوان «حیات زن» در شماره ۱۰ آن روزنامه مندرج است. گفتنی

۱. کاوه بیات (به کوشش)، فعالیت های کمونیستی در دوره رضاشاه، سازمان اسناد ملی، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۵۳.

آن که شاعر، قطعه شعر ۱۳ بیتی اخیر را که توضیح «تهران، جمادی الاول ۱۳۳۰» را در زیر خود دارد، به دوست خود بیرنگ اتحاف کرده است. این قطعه با بیت «شبه رنگ گل زرد رنگ روی زنست / به ضجه مردن و آسودن آرزوی زنست» گشوده و با بیت «ز من به شیخ ریاکار ما بگو کای شیخ / بدان که آبروی ملت آبروی زنست» بسته می شود.

گذشته از سید محمد دهگان و جوادزاده (پرویز، پیشه‌وری) - که اولی مدیر مسئول و دومی فعال‌ترین نویسنده حقیقت بوده‌اند^۱ - «ع. بهبهانی» هم صاحب امتیاز آن بوده است. متأسفانه در باره وی هیچ اطلاعی در دسترس نویسنده این سطور نیست. سلام‌الله جاوید در میان کسانی که به مناسبت رسیدن حیدر عسواوغلو به رهبریت حزب کمونیست ایران به آن پیوستند و پس از شکست جنبش گیلان از آن واپس کشیدند، از بهبهانی نامی اسم می برد. همو یکی از چهار نماینده اعزامی کمیته مرکزی تهران برای مذاکره با کمیترون به تفلیس بوده است.^۲ نام وی از شماره ۸۰ [۲۵ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۱] به بعد حقیقت از سرلوحه آن حذف گردیده و تنها «مدیر مسئول: س. م. دهگان» باقی مانده است.

نکته‌ای که توجه به آن ضروری می نماید این است که دوره پنج ماهه انتشار حقیقت مقارن بوده است با پیشروی تدریجی رضاخان به سوی قدرت. در زمان شروع انتشار روزنامه حقیقت تنها ده ماه از کودتای ۱۲۹۹ می گذشت و در تمام دوره پنج ماهه انتشار روزنامه، حکومت نظامی در تهران و چند شهر دیگر برقرار بود. ماشین دولتی به سرعت شکل می گرفت تا جنبش‌های جاری را سرکوب نماید. اگر در نظر آوریم که در ماه‌های مهر و آذر و بهمن ۱۳۰۰ سه قیام، یعنی جنبش کلنل پسیان، جنگل

۱. سلام‌الله جاوید مدعی است که (دهگان) به ظاهر مدیر حقیقت بوده، ولی اداره اغلب

امور آن به عهده وی [پیشه‌وری] بوده است. جاوید، پیشین، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۶۵ و ۷۶.

و لاهوتی به ترتیب و به دنبال هم توسط قشون متحدالشکل نوپا تارومار گردیده، سمت و سوی حرکت حاکم بر ادارهٔ مملکت را، که از بعد از وقوع انقلاب در روسیه و تخلیهٔ شمال ایران از نیروهای روسی به برنامه‌ریزی و اجرایش پرداخته شده بود، می‌توان تا حدودی تشخیص داد. در این دوره رضاخان هنوز شخصیتی بود توهم‌انگیز و در نظر بخش‌هایی از نیروهای ترقی‌خواه و از آن جمله جناحی از حزب کمونیست نقشی مترقی ایفا می‌کرده است. اما صفحات حقیقت و همین مقالات گردآوری شده گواهی است بر موضعگیری روشن گردانندگان آن روزنامه به طور کلی و به ویژه شخص جوادزاده - که به کمیتهٔ مرکزی اول انتخاب شده در کنگرهٔ انزلی تعلق داشته -^۱ در مقابل دیکتاتوری روزافزون.

انتشار روزنامهٔ حقیقت در عین حال مقارن است با رشد و توسعهٔ اتحادیه‌های کارگری و نیز سازمان حزبی در تهران و انتقال کمیتهٔ مرکزی از گیلان به پایتخت. بدیهی است که این یک تقارن ساده نبوده، بلکه انتشار حقیقت و توسعهٔ سازمان حزبی در تهران دارای پیوند متقابل بوده‌اند.

بعضی‌ها و از آن جمله سلطان‌زاده، اردشیر آوانسیان و احمد حسابی و عبدالحسین آگاهی بر این نظر هستند که حقیقت در عین حال ارگان حزب کمونیست ایران بوده است. ویلم فلور حقیقت را دست‌افزار حزب کمونیست به شمار آورده^۲ و کامبخش توقیف آن را «لطمه‌ای به کار تبلیغاتی و تشکیلاتی حزب» برآورد کرده است.^۳ حال آن که برخی از

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک: زندگی‌نامه‌های دهگان و جوادزاده (پیشه‌وری) در صفحات همین مقدمه.

۲. ویلم فلور، اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس ۱۳۷۱، ص ۳۴.

۳. عبدالعزیز کامبخش، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ص ۲۹.

دیگر صاحب‌نظران مانند خسرو شاکری حتی منکر آن هستند که حقیقت ارگان شورای مرکزی اتحادیه‌ها بوده و نوشته‌اند که «چنین امری رسمی نبوده، چنان‌که از خود روزنامه برمی‌آید». حال آن‌که، در سرمقاله شماره ۷۵ روزنامه که در دسترس او نیز بوده است، خطاب به «نویسندگان متملق» به این امر اشارت رفته است: «... با وجود این که حقیقت مال شخصی [سید محمد] دهگان نیست، ارگان جمعیتی است. مندرجات حقیقت از طرف یک هیئت تحریریه تهیه می‌شود که دهگان نیز از اعضای آن هیئت است. با وجود این که مشترکین عهده‌دار مخارج روزنامه حقیقت هستند و دفتر روزنامه برای اعضای جمعیت که مسئول اوست و برای اشخاصی که علاقه‌دار به مطبوعات هستند، هر دقیقه باز است...» و در جای دیگری از همان مقاله آشکارتر گفته شده است که «حقیقت ارگان تشکیلاتی است و با سرمایه شرکتی اداره می‌شود... ما می‌خواهیم به قدر امکان از حقوق کارگر، فلاح، مستخدم و سایر اصناف زحمتکش مدافعه کنیم.» تردیدی نیست که «جمعیت» و «تشکیلات» که روزنامه خود را ارگان آن دانسته، غیر از «اتحادیه عمومی کارگران مرکزی» نمی‌تواند باشد. جالب توجه آن‌که خود خسرو شاکری بلافاصله تأیید می‌کند که «سید محمد دهگان، مدیر مسئول آن، رئیس شورای مرکزی سندیکا‌های کارگری ایران بود» و «عمده مقالات آن را سیدجعفر پیشه‌وری (جوادزاده) و دهگان می‌نوشتند.» و بعد هم از پیشه‌وری نقل می‌کند که «شورای اتحادیه کارگران [ایران] ارگان خود را تأسیس کرد. این روزنامه حقیقت بود». پیشه‌وری در روزنامه ظفر، ش ۴۷ (۱۳ بهمن ۱۳۲۳) نیز تصریح کرده است که «... یکی از اسناد پرافتخار اتحادیه کارگری، ارگان رسمی آن است که یک سال تمام [پنج ماه؟] با ارتجاع مبارزه نمود. این روزنامه حقیقت است که در زمان خود مشهورترین و مبارزترین و کثیرالانتشارترین روزنامه‌ها بوده است.»

از شواهد و اسناد موجود چنین مستفاد می‌شود که روزنامه حقیقت پرتیراژترین روزنامه زمان خود بوده است. در همان سرمقاله «نویسندگان متملق» که به احتمال قوی از قلم جوادزاده تراوش کرده، خطاب به ایشان چنین نوشته شده است: «خودتان هم می‌دانید که [حقیقت] به اندازه تمام روزنامه‌های طهران فروش می‌رود...» و در شماره ۸۵ حقیقت فهرستی از روزنامه‌های آن زمان با «احصائیه فروش آخرین نمره» شان به دست داده شده است. در این فهرست تک‌فروشی حقیقت ۹۵۰، ستاره ایران ۳۰۰، میهن ۶۰، اتحاد ۳۶، قانون ۷، کردار ۳ و ... ذکر شده است. البته رقم ۹۵۰ مربوط است به تک‌فروشی روزنامه. زیرا که تیراژ اصلی آن را در منابع مختلف بین ۲۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نوشته‌اند. سلطان‌زاده و علی شمیده تیراژ آن را بین ۲۰۰۰ و ۲۵۰۰ و احمد حسابی در یکی از شماره‌های مردم آدینه که اینک مشخصات دقیق آن در دسترس قرار ندارد اظهار کرده است که «... اگرچه در ایام انقلاب گیلان کم و بیش روزنامه‌هایی با روش چاپ انتشار یافته، ولی از لحاظ اهمیت و کثرت انتشار می‌توان گفت که روزنامه حقیقت با حد وسط انتشار روی چهار هزار شماره، نخستین روزنامه چاپ و مترقی کشور ماست...».

شکراالله مانی از فعالان نهضت اتحادیه‌ای، ضمن تأیید این که پیش از کرایه محلی برای اتحادیه مرکزی جلسات آن شب‌های جمعه در محل اداره حقیقت برگزار می‌شده، تیراژ حقیقت را بیش از منابع دیگر نوشته است که احیاناً مربوط باشد به آخرین شماره‌های روزنامه که سروصدای زیادی در پیرامونش به راه افتاده بود: «... روزنامه حقیقت مقالات تند بر علیه ارتجاع و اوضاع دولت و مخصوصاً دخالت‌های بی‌مورد و خلاف قانون وزیر جنگ [رضاخان] می‌نوشت که فوق‌العاده مورد توجه ملت واقع شده بود. روزانه چهار هزار برگ تک‌فروشی در تهران داشت.»^۱ و

۱. شکراالله مانی، تاریخچه نهضت کارگری در ایران، ج ۲، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۸، صص ۱۱ و ۱۶.

حتی «هر نسخه آن در بار دوم به قیمتی بسیار گزاف از قیمت آبونمان به فروش می‌رفت. به نظر می‌رسد که روزنامه حقیقت توجه محافل محافظه‌کار را ... نیز به خود جلب کرده بوده است.»^۱ در حالی که بهای تک شماره حقیقت ۴ شاهی بوده، به نوشته اردشیر آوانسیان، «زیاد اتفاق [می‌افتاده که یک شماره حقیقت را حتی به پنج تومان هم نمی‌شد به دست آورد. این پول گزاف را برای خریدن حقیقت اعیان و اشراف و حتی فئودال‌های جنوب خرج می‌کردند.»^۲

عبدالصمد کامبخش هم بر آن بود که «این روزنامه (حقیقت) در نتیجه برخورد مارکسیستی خود در تحلیل حوادث، طرح مبرم‌ترین مسائل مورد ابتلای مردم و سبک خاص خود که تا آن زمان در مطبوعات ایران به کار نرفته بود، به زودی یکی از کثیرالانتشارترین روزنامه‌های مرکز شد و پس از اندک زمانی انتشار خود را یومیه کرد...»^۳ توضیح آن که حقیقت تا شماره ۱۹، هفته‌ای سه بار و در روزهای فرد منتشر می‌شد، اما از همان شماره که در ۲۰ بهمن ۱۳۰۰ منتشر شده، دفتر روزنامه اخطار کرده است که «اهمیت موقعیت سیاسی کنونی ما را مجبور می‌نماید که از امروز روزنامه حقیقت را همه روزه به غیر از روزهای بعد از ایام تعطیل منتشر سازیم.»

حقیقت به جهت مواضع انقلابی و مبارزه‌جویانه خود خیلی زود موجبات نگرانی محافظه‌کاران و مرتجعان را فراهم آورد و آن‌ها را بر آن داشت تا برای به تعطیل کشاندن آن به وسایل و دستاویزهای گوناگون متشبث شوند. از جمله «مرحوم م... و همراهانش با کمک دولت در پنج محل تهران عده‌ای از اوباش و مردمان بی‌سواد و بافروشی‌های میدان و جمعی از کسبه مرتجع بازار را جمع کرده، اتحادیه پنج محل را بر علیه

۱. ویلم فلور، پیشین، ص ۳۴.

۲. خسرو شاکری، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۲، تهران: نشر سرخ، بی‌تا، ج ۱، صص ۱۲۸ و ۱۳۴.

۳. کامبخش، پیشین، ص ۲۹.

روزنامه حقیقت تشکیل دادند. مدتی جمعیت را برای سوزاندن روزنامه حقیقت تحریک و تشجیع می نمودند...^۱ بعضی از اخبار این تحریکات و اقدامات که معمولاً در روزنامه حقیقت منعکس می گردید، برای نمونه عیناً نقل می شود:

«عصر جمعه در مسجد شاه، شیخ حسین سرچاق کن به همراهی چند نفر از امنیه ها نسبت به روزنامه حقیقت و کارگران فحاشی نموده و دو نفر از کارگران مطابع را هم به اسم این که شما طرفدار روزنامه حقیقت هستید، کتک می زنند...»^۲

«فکلی لوس»

«غروب روز شنبه آقا سید نصرالله سقاالمجاهدین در میدان بهارستان می رفته و روزنامه حقیقت را در دست داشته است. در این بین جوانی فکلی به او می رسد. اول به طریق مضحکه می گوید: سید روزنامه می خواند! بعد جلو آمده می گوید: مرید حقیقت است! سید به او جواب می دهد که بله من طرفدار حقیقت هستم. آن جوان بی مغز مثنی به صورت او نواخته، روزنامه را گرفته و پاره کرده، بعد لگدی هم به واسطه جنبه طبیعی خود به پای سید بیچاره می زند. مردم جمع شده، فکلی را می برند به کمیسری و تاکنون نمی دانیم چه نتیجه حاصل شده است.

فکلی مزبور پسر شکوه الملک پیشکار وثوق الدوله و قوام السلطنه است و بدیهی است این ها که از خوان نعمت بهره مند شده اند، حق دارند با حقیقت طلبان دشمنی کنند. زیرا این ها هستند که بساط مفتخوری آن ها را برمی چینند...»^۳

«دیروز در سیداسماعیل، حسین نمره یک در حضور عده ای

۱. مانی، پیشین، ص ۱۶.

۲. حقیقت، ش ۸۱.

۳. حقیقت، ش ۸۶.

نسبت به جریده حقیقت هتاکي و فحاشي زياد نموده است.
چندروزيش سيد محمد علي نامي در عوقي كه آقاي صدر مشغول
مطالعه جریده حقیقت بودند، نسبت به مشارالیه و آقاي معتمدی،
اكبر عطار مشهور، به مشروطه طلبان اطالة لسان کرده است.»

روزنامه بعد از نقل اين خبر علاوه کرده است: «در صورتی كه دولت با
بیانیه رسمی جراید را دعوت به حفظ نزاکت می کند، لازم است از این
قبیل شرارت ها جلوگیری کند.»^۱

اما در حالی كه قدرتمندترین عضو دولت - وزیر جنگ - در پشت سر
چنین عناصری قرار داشته، دولت چگونه می خواست و یا می توانست از
این قبیل شرارت ها جلوگیری بکند؟

گذشته از سردار سیه، شخص قوام السلطنه نیز محدود کردن آزادی
مطبوعات را در رأس برنامه دولت خود قرار داده بود؛ چنان كه در جریان
معرفی هیئت دولت در ۲۷ خرداد ۱۳۰۱، یعنی ۹ روز پیش از توقیف
حقیقت، در حضور نمایندگان چنین گفت:

«خاطر محترم آقایان نمایندگان محترم را متذکر می سازم كه چون
متأسفانه عده ای از جراید از نبودن قانون هیئت منصفه سوء استفاده
نموده و رویه ای را اتخاذ کرده اند كه بالتبجه موجب هرج و مرج و
تزلزل هیئت است، لذا برای جلوگیری از تکرار این وضعیات انتظار
دارم هر چه زودتر قانون هیئت منصفه به تصویب مجلس شورای
ملی رسیده، وسایل محاکمه مطبوعات مطابق قانون فراهم گردد.»

و شش روز پس از معرفی کابینه با صدور بیانیه ای خطاب به ارباب
جراید هشدار داد كه به علت فقدان قانون هیئت منصفه چون محاکمه
مطبوعات فعلاً مقدور نیست، بعد از این «هر روزنامه ای كه از حدود

نزاکت خارج شده و به تعرضات نامناسب و حملات بی‌رویه مبادرت ورزد، تا تشکیل محکمه صالحه^۱ تعطیل خواهد شد.

اگرچه قوام السلطنه در عین حال می‌خواست بعضی از جراید آلت دست رضاخان را نیز که هموارکننده راه وی به سوی کرسی صدارت و حتی تخت سلطنت بودند، مهار کند - که نتوانست و سرانجام نه تنها از کاخ نخست‌وزیری، که از کشور نیز اخراج گردید - یکی از نخستین قربانیان تهدیدات مذکور همانا روزنامه حقیقت و بهانه توقیف آن مقاله «ارتجاع در بالای ارتجاع» نوشته ا. پرویز (پیشه‌وری) بود. سه ماه پس از توقیف حقیقت که روزنامه‌های دیگری نیز گرفتار سرنوشت آن شده بودند، معتمدالتجار، نماینده آذربایجان در نطق تند و جسارت‌آمیز پیش از دستور جلسه مورخ ۱۲ مهر خود، در رابطه با قلم‌شکنی‌های قلدوران چنین گفت:

«... بدون مجوز قانون، جراید را می‌بندند و مدیران آن‌ها را توقیف، حبس، تبعید و زجر می‌کنند و می‌زنند. چرا؟ برای این که از کثرت ظلم و تعدی و انتخاب اشخاص بدسابقه برای مأموریت‌ها و اختلاس‌ها و هزار مظالم دیگر تنقید کرده و دولتیان را به راه راست دلالت و نصیحت می‌نمایند....»^۲

خبر توقیف حقیقت در روزنامه‌های مختلف آن زمان انعکاس یافته است: در شماره ۴۹ روزنامه اقدام که در تاریخ ۷ سرطان (تیر) ۱۳۰۱ انتشار یافته، تحت عنوان «احکام توقیف» چنین آمده است:

«روز گذشته احکام توقیف جرائد محترم ایران آزاد و حقیقت صادر شد و از مطبوعه هم التزام گرفته شد که در امور طبع آن‌ها مداخله ننماید.»

۱. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۳، ۱۳۵۹، ج ۲، صص ۵ و ۸۲.

۲. باقر عاقلی، میرزا احمد قوام السلطنه، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۷۶، ص ۲۱۵.

و در شماره ۴۲ (۸ سرطان ۱۳۰۱) شفق سرخ با اشاره به توقیف جریده حقیقت، ادعا شده است که «ما بی اندازه از این پیشامد متأسفیم.» در شماره ۴۴ (۱۳ سرطان) همان روزنامه اظهار نظر شده است که «اگر در مرکز به توقیف جریده محبوب حقیقت و روزنامه ملی ایران آزاد مبادرت نمی شد، نظام السلطنه نمی توانست این طور [در خراسان] استبداد به خرج دهد.»

آخرین شماره‌ای از حقیقت که به دست خسرو شاکری رسیده، شماره ۱۰۲ است.^۱ و صدر هاشمی تا شماره ۱۰۴ آن را دیده^۲ و مجموعه‌ای از ۱۰۵ شماره آن در کتابخانه ملی تهران نگهداری می شود. جالب توجه آن که نسخه‌ای از شماره ۱۰۶ حقیقت (۵ سرطان ۱۳۰۱) جزو مجموعه‌ای از شماره‌های پراکنده روزنامه‌های سال‌های نخستین سده ۱۴ خورشیدی است که در کتابخانه تربیت تبریز محفوظ است. از قرار معلوم این احياناً تنها نسخه مصون مانده شماره مذکور، از دستبرد روزگار، پیش از توقیف اکثر نسخ آن در روز ۶ تیرماه ۱۳۰۱ پست شده باشد.^۳

درج خبری در روزنامه طوفان، س ۲، ش ۲۷ (۱۸ عقرب [آبان] ۱۳۰۱) حاکی از آنست که نزدیک به پنج ماه پس از توقیف حقیقت دولت از انتشار مجدد آن جلوگیری کرده است:

«به قرار اطلاعی که به اداره رسیده است، جریده حقیقت دیشب در حین طبع توقیف شد. پس از انتشار بیانیه ۳۱ جواز و توقیف جراید، و آزادی آن‌ها به موجب بیانیه ۱۷ محرم، آیا این توقیف ثانوی قصاص قبل از جنایت نیست؟»

۱. شاکری. پیشین. ج ۷، انتشارات مزدک، فلورانس ۱۹۷۸.

۲. محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، اصفهان: انتشارات کمان، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۲۵.

۳. برای اطلاع بیشتر رجوع نمود به توضیح شماره ۱۱۶ در بخش توضیحات پایانی کتاب حاضر.

آن چه در این کتاب گرد آورده شده، مجموعه مقالاتی است از سید جعفر جوادزاده خلخالی (ا. پرویز = پیشه‌وری)، که در دوره ۱۰۶ شماره‌ای روزنامه حقیقت به چاپ رسیده است. این مقالات را به طور کلی به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

- ۱- مقالاتی که امضاهای احمد - پرویز، ا. پرویز، م. ج. و عجل را که همه تعلق به جوادزاده داشته^۱، دارند. در انتساب این مقالات به جوادزاده هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد.
- ۲- تعدادی مقالات بدون امضا که انتساب این مقالات به شخص جوادزاده با قرائن و شواهد موجود به طور کلی قابل اثبات است. دلایل اثبات انتساب بسیاری از این مقالات در بخش توضیحات آخر کتاب ذکر گردیده است. علاوه بر این مقالات، دو مقاله نیز با عناوین «اعتصاب پلیس» و «اول ماه مه» در این مجموعه آمده است که دلیل خاصی بر انتساب آن‌ها به جوادزاده وجود ندارد؛ اما با توجه به این که اکثر سرمقاله‌ها به دست وی نوشته شده، احتمال آن هست که نویسنده آن دو نیز شخص او بوده باشد. خصوصاً که خود وی در «سرگذشت من» که در شماره ۹۱ (۱۵ آذر ۱۳۲۲) آذیر به چاپ رسیده، روی این نکته تأکید ورزیده است که:

«به استثنای چند مقاله که رفقای آزادی‌خواه آن روز نوشته‌اند، تمام سرمقاله‌های روزنامه مزبور از قلم من تراوش کرده است.»

علت آن که بعضی از مقالات اسم و امضای نویسنده را در زیر خود ندارند، بی‌گمان ملاحظه مسائل امنیتی بوده است. در شماره ۷۰ (۱۱ ثور ۱۳۰۱) حقیقت اطلاعیه‌ای خطاب به «عموم نویسندگان» از سوی هیئت تحریریه به قرار زیر جلب توجه می‌کند:

روزنامه حقیقت توسط یک هیئت تحریریه اداره می‌شود و کلیه مندرجاتش با نظارت هیئت از روی سیاست و تاکتیک متخذة جمعیت تحریر می‌شود و اثر فکر اشخاص معینی نیست [و] هیچ فردی شخصاً ذره‌ای تأثیر و نفوذ در مندرجات روزنامه حقیقت ندارد. بنابراین تقاضا داریم اگر قدرت دارید، مسائلی را که در روزنامه مطرح است تحت تنقید درآورید، والا حمله به اشخاص مخصوص خارج از موضوع و دلیل بر پستی است و از کلیه آزادی‌خواهان که بخواهند مطابق مسلک ما شرکت در تحریرات بکنند، با کمال ممنونیت تحریرات آن‌ها را می‌پذیریم.»

درج چنین اطلاعیه‌ای در روزنامه، همزمان است با شدت‌یابی حملات ارتجاع و فشار بر مطبوعات مخالف و مترقی به ویژه روزنامه حقیقت.^۱ از شماره ۶۸ تا شماره ۸۶ مقاله‌ها بدون نام نویسنده به چاپ رسیده، اما بعد از آن باز مقاله‌ها با ذکر نام نویسنده درج گردیده‌اند. از ده مقاله‌ای که در رابطه با استعفای مشیرالدوله و بحران دولت و کابینه قوام‌السلطنه نوشته شده، دو مقاله آخری، یعنی «کابینه قوام‌السلطنه» و «کابینه جوان» امضای پرویز را در زیر خود دارند و تقویت‌کننده این گمان هستند که مقالات قبلی نیز با همان قلم نوشته شده باشند. توضیح این که شماره‌گذاری مقالات اخیر کارگردآورنده است.

در پایان یادآوری نکات زیر ضروری می‌نماید:

۱- برای سهولت مطالعه، در رسم‌الخط و املاي بعضی از کلمات و نیز نقطه‌گذاری مقالات دست‌کاری و دخل و تصرف‌هایی جزئی شده است.
۲- تمام کلمات و مطالبی که در داخل علامت [] و گاه () گذاشته شده از گردآورنده است.

۳- مقالات جز در مواردی استثنایی که پس و پیش آورده شده، به ترتیب تاریخ انتشار خود تدوین گردیده است.

میرجعفر پیشه‌وری از مهاجرت باکو تا انتشار حقیقت

سیدجعفر جوادزاده که بعدها به پیشه‌وری معروف شد، در حدود سال ۱۲۷۲ خورشیدی / ۱۸۹۳ میلادی در سیدلر زیوه‌سی (زاویه سادات) یکی از روستاهای خلخال آذربایجان به دنیا آمد. در ۱۲ سالگی همراه با خانواده‌اش، همانند هزاران خانواده دست‌خوش تنگناهای گوناگون اقتصادی و اجتماعی به آن سوی ارس مهاجرت کرد و در باکو رحل اقامت افکند. وی که آموزش خواندن و نوشتن را در زادگاه خود شروع کرده بود، ضمن فراشی در مدرسه روستای بلبله واقع در شبه جزیره آشرون، به تحصیل خود نیز ادامه داد. پس از آن هم در روستای خیردالان همان‌جا مدرسه‌ای باز کرده، مشغول تدریس شد. بعد از مدتی وارد دارالمعلمین باکو شده، پس از به پایان رساندن دوره آن‌جا، در مدرسه اتحاد ایرانیان باکو، که در سال ۱۹۰۷ به ابتکار حزب اجتماعیون عامیون ایران (مجاهد) تأسیس گردیده بود، به تدریس زبان‌های فارسی و ترکی و شرعیات پرداخت. او در یادکرد این مرحله از زندگی خود چنین نوشته است:

«عشق تحصیل، عشق کتاب خواندن مرا وادار کرد تا ۲۰ سالگی تمام اوقات بی‌کاری خود را در کتاب‌خانه‌ها به سر ببرم. بیشتر از هر موضوعی به کتب تاریخ و ادبیات و فلسفه علاقه داشتم. در این میان جنگ بین‌المللی و پشت سر آن انقلاب کبیر روسیه سر رسید. اقبانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داده، به میدان مبارزه سیاسی انداخت. اول از مقاله‌نویسی شروع کردم و سپس وارد خدمت [تشکیلاتی] شدم.»^۱

اگرچه نخستین مقاله‌اش گویا اندکی پس از درگرفتن انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روزنامه آجیق‌سۆز، ارگان حزب مساوات به سردبیری محمدامین

رسول‌زاده به چاپ رسیده، ولی نویسندگی را به طور جدی با چاپ مقالاتی در روزنامه آذربایجان جزو لاینفک ایران آغاز کرده است.

روزنامه مذکور ارگان شاخهٔ باکری حزب دموکرات ایران بود. اساس این سازمان گویا در حدود سال‌های نخستین جنگ جهانی اول ریخته شده بود؛ یعنی زمانی که محمدعلی تربیت مدیریت مدرسهٔ اتحاد ایرانیان را به عهده داشت. وی با همکاری میرزا محمودخان پرورش و میرزا عبدالله زاده و چند نفر دیگر شالودهٔ این تشکیلات را بنیان نهاد؛ اما آن سازمان تنها پس از انقلاب فوریه و از هم پاشیدن تزارسم بود که توانست ابراز وجود کند. سلام‌الله جاوید نام عده‌ای از اعضای شناخته شدهٔ آن را که میرجعفر جوادزاده نیز یکی از آنها بوده، در خاطرات خود آورده است.^۱ این سازمان که به نظری دارای نظام و انتظام تشکیلاتی چندان منسجمی هم نبوده،^۲ بیشتر با کمیتهٔ آذربایجان حزب دموکرات به رهبری شیخ محمد خیابانی ارتباط داشته است تا مرکز (تهران).

روزنامهٔ مورد بحث که اضافه شدن عبارت «جزو لاینفک ایران» به آذربایجان مفهوم خاصی به آن می‌داد، تأکیدی بود بر مهر و علاقهٔ ایرانیان خارج از کشور به ایران. سلام‌الله جاوید می‌نویسد: «در آن تاریخ، سال ۱۹۱۹، حزب مساوات، دولت آذربایجان چشم طمع به آذربایجان ایران دوخته بود و در این راستا تبلیغ می‌کرد. ایرانی‌ها هم با این کار مخالفت می‌کردند.»^۳ ناگفته نماند که در زمان انتشار روزنامهٔ آذربایجان جزو لاینفک ایران از ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ / ۱۰ فوریهٔ ۱۹۱۸ / ۲۱ بهمن ۱۲۹۶ تا ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ / ۲۹ مارس ۱۹۱۸ / ۸ فروردین ۱۲۹۷ هنوز حزب مساوات به قدرت نرسیده و موجودیت جمهوری آذربایجان نیز که در ۲۸

۱. جاوید، پیشین، صص ۹-۱۰.

۲. T. Şahin, *Iran Komünist Partiyasının Yaranması*, Baki 1963, S.148.

۳. جاوید، پیشین، ص ۱۰.

مه ۱۹۱۸ اعلام گردید، شکل نگرفته بود. احتمالاً آنچه در آن ایام موجبات نگرانی و واکنش ایرانی‌های ساکن باکو و حومه آن را، که در آن تاریخ دست کم ۵۰ هزار نفر برآورد شده‌اند، فراهم آورده بود، طرح موضوع استقلال آذربایجان ایران، به مناسبت نفوذ روزافزون حزب دموکرات به رهبری خیابانی بوده است. به این حقیقت در مقاله‌ای تحت عنوان «آذربایجان» که در شماره ۲ [۳ جمادی‌الاول ۱۳۳۶/ ۱۵ فوریه ۱۹۱۸] آذربایجان جزو لاینفک ایران درج گردیده، اشارت رفته است.

در مقاله مذکور، که به قلم ف. علی قلی زاده - از ایرانیان عشق‌آباد و مدیر روزنامه مورد بحث - نوشته شده، پس از بحثی در باره عواقب و عوارض فوق‌العاده جنگ جهانی اول، که یکی از آن‌ها هم سرنگونی هیکل مدهشه‌استبداد روسیه بود و خود نتایج مهمه دیگری چون اعلان خودمختاری و استقلال بعضی از سرزمین‌های تحت استیلای رژیم تزاری را به دنبال آورد، چنین آمده است:

«چنان که معلوم است، از آن جایی که بخشی از قفقاز از آذربایجان مجزا گردیده، فرقه مقتدری از مسلمانان قفقاز تشکیل یافته، با آرزوی "مختاریت آذربایجان" به فعالیت پرداخته است. این "مختاریت آذربایجان" هم بنا به افادات نویسنده آچیق سوژ [محمدامین رسول‌زاده] باعث سوء تفاهم شده، در قفقاز و آذربایجان هیاهوی بزرگی برانگیخت. چنان که خوانندگان محترم می‌دانند، چندی پیش در روزنامه تفلیسکی لیستوق جمله‌ای درج گردیده بود که گویا در تبریز، مرکز آذربایجان، حزبی پیدا شده که هدف عمده‌اش عبارت است از جدا کردن آذربایجان از ایران و تشکیل دیکتورناریی [هیئت مدیره‌ای] به منظور اداره جداگانه آن جا و الخ...»^۱

۱. در مورد نوشته خبرنگار روزنامه تفلیسکی لیستوق در رابطه با اعتراض دموکرات‌های آذربایجان به ترکیب دولت عین‌الدوله در ۱۸ صفر ۱۳۳۶ / ۱۲ فرس (آذر) ۱۲۹۶ ر.ک: علی آذری، شیخ محمد خیابانی، تهران: نگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، ج ۴، ۱۳۵۴، صص ۵۸-۱۵۱.

همان جمله هم در پاره‌ای از روزنامه‌های ترک زبان قفقاز اقتباساً درج گردیده است. چنین انتشاراتی باعث تشویق و هیجان شدید ایرانیان، خصوصاً آذربایجانیان منتسب به حزب دموکرات ایران شده، ایرانیان ساکن باکو و نقاط دیگر قفقاز با مراجعت نامه‌های پرحرارتی خواستار توضیحاتی در این خصوص از حزب دموکرات شده‌اند. از اظهارات رابط کمیتهٔ باکوری حزب چنین فهمیده می‌شود که ضمن دعوت مراجعه‌کنندگان به سکوت و آرامش، در این خصوص از کمیتهٔ آذربایجان حزب توضیح خواسته شده است. اینک جواب خصوصی دریافتی کمیتهٔ باکو...

جواب کمیتهٔ آذربایجان

در پاسخ نامه‌تان باید بنویسیم که این احوالات چنان که در روزنامه‌های قفقاز نیز ملاحظه می‌شود، اقدامات آذربایجانی‌ها (اشاره است به مطالب مندرج در نامه) سبب تأویلات و تفسیراتی در مملکت شده است. از طرح مسئلهٔ واهی مورد اشاره در روزنامهٔ تفلیسکی لیستوق و تکرار آن در آچیتق سؤز چنین فهمیده می‌شود که اقدامات وطن‌پرستانهٔ آذربایجانی‌ها به غلط به افتادن آن‌ها به خیال مختاریت و تجزیهٔ آذربایجان تعبیر کرده می‌شود و قیام بر ضد [دولت] تهران به تشکیل حکومت خودمختار و استقلال آذربایجان حمل می‌گردد!....

این اخبار به کلی مغایر حقیقت بوده و چنین تفسیراتی حائز پاره‌ای مضامین سیاسی است. کمیتهٔ ایالتی نمی‌تواند چنین شایعاتی را لاقیدانه تلقی نماید. به هم مسلکان محترم اکیداً اخطار می‌شود که باید چشم و گوش خود را باز کرده، متوجه و مواظب چنین شایعات پوچ و بی‌معنی بشوند و از جریان بیگانگان بیمی به دل راه ندهند. در کنفرانس ایالتی فرقه به آوازی بلند و طنین‌انداز در جهان اعلام کردند که "آذربایجان جزو لاینفک ایران است، آذربایجان

عضو مهم خانواده ایران است..."

متهای آمال آذربایجانی‌ها احداث ایرانی است آزاد، مستقل، متحد و مقتدر. تشکیلات حزب دموکرات هیچ‌گاه از آمال ملیۀ خود غفلت نکرده، به تأثیر اجرای جریان‌های مخالف در مملکت میدان نخواهد داد. همچنان تبریز ناشی از اقدامات شایان تنقید صادر شده از تهران و رویاروی آن است. والا، تا دنیا دنیاست پرچم شیر و خورشید نشان در آذربایجان در اعتزاز خواهد بود. البته که احساسات آذربایجانی‌ها و نظریات آن‌ها را در روزنامه تجدید مشروحاً ملاحظه خواهید فرمود!

کمیته ایالتی آذربایجان فرقه دموکرات ایران

مکتوب نمره ۷۷، ۱۹ قوس ۱۳۳۶

اکنون از شرح مندرجات روزنامه تجدید، که دیگر زمانش گذشته، صرف نظر کرده، شمه‌ای از نظریات خودمان را بیان کنیم:

ما که خود آذربایجانی هستیم و می‌دانیم که علاقه و ارتباط سیاسیۀ آذربایجان به ایران و روحیه‌اش به چه درجه‌ایست و از تاریخ حیات آن به نحو شایسته‌ای آگاهی داریم، می‌دانستیم که چنین انتشاراتی تنها از طرف بعضی خوش خیالان بی عقل و یا فتنه‌انگیزان ظاهر گردیده است...

آذربایجان روح ایران است، همان‌طور که بدن بی روح نمی‌تواند زنده بماند، از روح بدون بدن نیز کاری ساخته نیست. آذربایجان دست راست ایران است. بدن بدون دست با آن که به حالتی ناقص می‌تواند زندگی نماید، ولی دست بدون بدن نابود می‌گردد. خلاصه، مغن‌های خوش خیال گرفتار افکار فاسده باید بدانند که فریفتن آذربایجانی و آلت دست کردن او و محو و لگدکوب نمودن حیثیت تاریخیه و شرف ملی‌اش چندان هم سهل و ساده نیست...

آذربایجانی ملت نجیبه‌ای است خوش خلق، مهمان دوست و پرمهرمت که بر هر کسی اظهار دوستی می‌کند، لیکن وقتی مسئله

تابعیت به میان می‌آید همچنان که روزنامه تجدد گفته، آن کاری که از آذرکده‌های قدیمی آذربایگان ساخته می‌شد، امروز دریغ است که از جوامع و مجامع آذربایجانی ساخته نشود. [آتش همان آتش و خاک همان خاک و مرد همان مرد و خون همان خون است که بود و هست] هر کس بخواهد آن‌ها را از ایران جدا نماید، به دشمنی هیبتناک در برابر او بدل شده، دست‌یازندگان به چنین اقداماتی را از کرده پشیمان می‌کنند....»

روزنامه مورد بحث که نامش برگرفته از یکی از اصلی‌ترین شعارهای دموکرات‌های آذربایجان بود، با کمیته ایالتی آذربایجان حزب دموکرات ایران و ارگان آن، تجدد، پیوند تنگاتنگ داشت و گذشته از آن که مطالبی از تجدد ترجمه و در آن درج می‌گردد، تجدد نیز گزارش‌هایی در باره «فعالیت‌های دموکرات‌های بادکوبه» و روزنامه «آذربایجان چاپ بادکوبه» منتشر می‌کرد.^۱ بعضی از اعضا و وابستگان کمیته باکوی حزب دموکرات چون عبدالله عبدالله‌زاده فریور، شیخ باقر خرازی و علی اکبر اسکویی هم که در نتیجه پیش آمدن حوادث، مارس ۱۹۱۸، که منجر به کشتار هزاران مسلمان به تحریک داشناک‌ها و هم‌دستانشان شد، مجبور به ترک باکو شده بودند، به تبریز آمده، به حزب دموکرات پیوستند و در جنبش خیابانی شرکت کردند. عبدالله‌زاده که پس از آن در تبریز ماندگار شد و به تدریس در مدرسه متوسط محمدیه و نویسندگی در تجدد و ... پرداخت،^۲ مدیر مدرسه اتحاد ایرانیان، رهبر سازمان دموکرات‌های ایرانی مقیم باکو و یکی از نویسندگان ارگان آن‌ها بود. رساله «ایران دمیریول امتیازاتی» (امتیازات راه آهن ایران) یکی از نوشته‌های او بود که

۱. به عنوان مثال ر.ک: تجدد، ش ۷۳ (۱۹ بهمن ۱۲۹۶)، ش ۱۴ (۲۵ اسفند ۱۲۹۶) و ...

۲. رحیم رئیس‌نیا «مدرسه محمدیه تبریز و تدریس مشروطه»، فصلنامه گفتگو، ش ۱۸ (زمستان ۱۳۷۶).

به طور پاورقی از شماره اول آذربایجان... تا شماره ۹ آن به چاپ رسیده است.

روزنامه مذکور که اکثر مقالاتش به زبان ترکی آذربایجانی و بعضی از آن‌ها به زبان فارسی بود، خود را «ناشر افکار حزب دموکرات ایران» معرفی کرده، بر آن بود تا «عموم هم‌وطنان خود را با اصول دموکراسی آشنا» نماید. گردانندگان آن مخصوصاً بر این نکته تأکید می‌ورزیدند که روزنامه می‌خواهد «کارگران و کسبه را به اقتضای عصر معاصر کرده، در میان آن‌ها به دایره علم و معارف توسعه دهد. [روزنامه] طرفدار فقیر کردن ثروتمندان و ضعیف کردن مقتدران نبوده، بلکه بر عکس بر آنست تا به واسطه چاره‌جویی و گشودن راه‌های اقتصادی - سیاسی - اجتماعی به ثروتمند شدن فقرا و مقتدر شدن ضعیفا کمک نماید و...»^۱

اگرچه برای ادامه انتشار روزنامه تدارکات لازم دیده شده و حتی چاپ‌خانه‌ای به نام نوروز به منظور انتشار آن تأسیس گردیده بود، ولی پیش آمدن حوادث مارس در باکو انتشار آن را از شماره ۱۳ به بعد متوقف کرد.

اشاره به سازمان دموکرات‌های ایرانی باکو و ارگان آن‌ها به جهت آغاز فعالیت‌های سیاسی و نویسندگی جوادزاده با آن‌هاست. سلام‌الله جاوید که در آن دوره در مدرسه اتحاد ایرانیان، که اغلب اولیا و مربیان از اعضای اصلی سازمان مورد بحث بودند، تحصیل می‌کرده، جوادزاده را نیز، که از معلمان همان مدرسه بوده، از فعالان همان سازمان و جمعیت معارف ایران، که برای ترویج معارف به دایر کردن کلاس‌های شبانه و اجرای نمایش و ... می‌پرداخت، به شمار آورده، خاطرنشان ساخته است که وی از بازیگران نمایشی تحت عنوان انتقام حقیقی بوده است.^۲

۱. آذربایجان جزو لایننگ ایران، ش ۱.

۲. جاوید، پیشین، صص ۸-۱۷.

«میرجعفر (خلخالی) سیدجوادزاده» پنج مقاله، در شماره‌های مختلف آذربایجان جزء لاینفک ایران به شرح زیر به چاپ رسانده است:

• «معارفه خدمت لازم‌دیر» (برای معارف خدمت لازم است)، ش ۱ (۲۱ بهمن ۱۲۹۶).

نویسنده در این مقاله می‌گوید که ملت ایران از سال‌ها پیش رو به انقراض نهاده است و اکثر عوام جامعه در برابر این مسئله بی تفاوت هستند. غالب افراد اقلیتی هم که به چاره‌جویی درد پرداخته‌اند، به علت بی علمی نتیجه مطلوبی به دست نیاورده‌اند. آن‌ها غالباً از سر ناآگاهی فریفته اظهارات عوام‌فریانه سیاستمداران انگلیسی شده، اتحاد با انگلیس یا روس را عامل سعادت‌مندی دانسته و به بیراهه رفته‌اند. آن‌هایی هم که متوجه چاره حقیقی بوده‌اند، به علت جهل عمومی ناگزیر از فعالیت مخفی شده، با از خودگذشتگی به هدف رسیده، اداره حکومت را که نجات وطن بسته به آنست به دست ملت سپردند. لیکن متأسفانه ملت به علت بی علمی توانست استفاده شایسته‌ای از آزادی پیرد. در این میان خائنان منفعت طلب مردم را به نیرنگ فریفته، رشته امور را به دست گرفتند و دوستان و خادمان اصلی وطن و ملت باز ناگزیر از فعالیت مخفی شدند و روس و انگلیس به دست عوامل داخلی خود صدها فرزند غیور وطن را نابود کردند و بعضی را با تکفیر از میدان به در بردند... اینک انقلاب کبیر روسیه فرصت آن را پدید آورده است که آن نیروی مخفی دیگر بار به تدریج به فعالیت علنی پردازد... آن چه سبب انقراضمان شده، بی علمی است. اگر علم و معارف داشتیم مشروطه جوانمان آلت دست خائنان نمی شد... بدون علم نمی توان زیست ... تا فقرا آگاه نشده‌اند، به حقوقشان همچنان تجاوز خواهد شد... علم شرعاً نیز برای انسان واجب شمرده شده است. اطلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة برای زندگی کردن به علم نیاز داریم، برای زنده شدن به علم نیاز داریم و ...

● «نه وقت دثمک اولارکی ایران ایرانلی لاریندی؟» (کی می توان گفت که ایران از آن ایرانیان است؟)، ش ۳ (۳۰ بهمن ۱۲۹۶).

در این مقاله پس از اشاراتی به تأثیرات سوءاستعمار و حکومت استبدادی و نظام خان خانی، تنها راه چاره تشکیل حکومتی مقتدر دانسته می شود. پدید آمدن چنین حکومتی هم تنها در پرتو اتحاد ملت ممکن است. از همین روست که حزب دموکرات ایران نجات ایران را در تشکیل چنین حکومتی دانسته است. چنین حکومتی در ایران تنها با حکومت مشروطه عامه امکان پذیر است. اگر ایرانیان خواهان چنین حکومتی هستند، باید به حزب دموکرات بپیوندند. در این صورت است که می توان گفت ایران از آن ایرانیان است.

● «امید»، ش ۵ (۷ اسفند ۱۲۹۶).

یک قطعه ادبی است خطاب به فرزندان وطن که تنها امید دورافتادگان از وطن به اتحاد و مبارزه آنها بسته است. بی وطن نمی توان زیست. ملت و ملیت تنها با وجود وطن پایدار می ماند.

● «ترقی یولو آramالی» (باید راه ترقی جست)، ش ۷ (۱۴ اسفند ۱۲۹۶).
در این مقاله یکی از موانع ترقی ملت ایران، یعنی سنت امتیازات شخصی و طبقاتی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. به زعم نویسنده همین امتیازات دست و بال ملت را بسته، افراد آن را از ابراز لیاقت و خلاقیت بازداشته است. نجات مملکت و از آن جمله حتی اعیان و اشراف در گرو گشودن زنجیر اسارت و استبداد از دست رعیت است.

● «انقراضه باشلا بیریق» (روبه انقراض می رویم)، ش ۹ (۲۱ اسفند ۱۲۹۶).
در این مقاله که به دنبال انتشار اخبار پیشروی نیروهای انگلیسی به سوی شمال ایران و قفقاز نوشته شده، به سیاست استعماری انگلیس در ایران، که وارد مرحله جدید تجاوز آشکار شده، پرداخته، اولاد وطن، که

در گهواره غفلت با لالایی جهالت به خواب رفته، به بیداری و مبارزه با دشمن غدار فراخوانده شده‌اند. نویسنده خطاب به افراد ملت و احزاب سیاسی و سازمان‌های ملی هشدار داده است که اکنون نه تنها استقلال، بلکه موجودیتمان نیز در خطر نابودی است. اینک زمان ثبوت ادعاها فرا رسیده و میدان تجربه و عمل در پیش روست!

مقاله اخیر واپسین مقاله چاپ شده پیشه‌وری بعدی که در آن تاریخ نام میرجعفر (خلخالی) سید جوادزاده را در زیر نوشته‌هایش می‌گذاشت، در روزنامه آذربایجان ... بود که دو هفته بعد برای همیشه از انتشار بازماند و کمیته باکوی حزب دموکرات ایران نیز در همان ایام در کوران کشمکش‌های خونین باکو از هم پاشید.

جوادزاده پس از تعطیل آذربایجان ... و انحلال کمیته باکوی حزب دموکرات ایران به تدریج به حزب عدالت که در اواسط بهار ۱۲۹۶ / مه ۱۹۱۷ در ناحیه نفت‌خیز صابونچی باکو تشکیل گردیده بود، گرایش یافت.

عدالت در حقیقت حزب کارگران ایرانی مشغول کار در باکو و اطرافش بود که دامنه فعالیتش به زودی به شهرهای شمالی ایران و آسیای میانه نیز کشیده شد و بعدها تبدیل به حزب کمونیست ایران شد. پیشه‌وری در واکنش به تشکیل حزبی به نام عدالت به توسط جمال امامی و علی دشتی و ابراهیم خواجه نوری - که استخدام مستشاران آمریکایی و مبارزه با خطر کمونیسم در سرلوحه برنامه‌اش بود و «درگیری‌های متعدد در تهران و شهرستان‌ها میان اعضا و هواداران حزب عدالت با توده‌ای‌ها، در طول سال‌های ۱۳۲۲ الی ۱۳۲۵ خ همواره وجود داشت»^۱ - اقدام به نوشتن سلسله مقالاتی در باره تاریخچه حزب عدالت کرده، آن‌ها را در چند

۱. پیروز طبرانی (به کوشش)، اسناد احزاب سیاسی ایران، ج ۲، ج ۲، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۶، ص ۹۶.

شماره سال اول آذر (۱۳۲۲ خ) به چاپ رساند؛ با این تذکر که «حزبی که می‌خواهم تاریخچه مختصر آن را به نظر خوانندگان آذر تقدیم کنم، غیر از حزب عدالت امروزی است. از قراری که اساس نامه عدالت امروزی نشان می‌دهد، این دو حزب با هم هیچ‌گونه وجه مشترکی ندارند و تصور هم نمی‌رود که رهبران این یکی خواسته باشند خود را وارث مؤسسين آن یکی معرفی بکنند...»^۱

اگرچه در این جا فرصت پرداختن به تاریخچه حزب عدالت نیست، اما اشاره به مناسبات این حزب با شاخه باکوری حزب دموکرات از بابت روشن کردن مسیر زندگی سیاسی پیشه‌وری لازم می‌نماید.

از این دو حزب کمیته حزب دموکرات چنان که گذشت در مدرسه اتحاد ایرانیان مستقر بود، در حالی که کمیته مرکزی حزب عدالت، در صابونچی، قلب معادن نفت و مرکز کارگران ایرانی تشکیل گردیده بود و جلسات آن معمولاً در مدرسه تمدن ایرانیان آن ناحیه، که جوادزاده یک چند مدیر آن جا بوده، برگزار می‌شد. سازمان‌های دموکرات‌های ایرانی باکو به نوشته پیشه‌وری «صد درصد تابع کمیته ایالتی آذربایجان حزب مزبور [دموکرات ایران] بوده، از تبریز مستقیماً دستور می‌گرفت و از کارهای خود به آن جا گزارش می‌داد.»^۲ در حالی که حزب عدالت ضمن داشتن ارتباط‌هایی با سازمان همت و حزب کمونیست (بلشویک) دست کم در آن دوره حزب مستقلی به شمار می‌آمد. این حزب ایرانی، با توجه به کثرت کارگران ایرانی در روسیه و به ویژه قفقاز و اعتقاد به این که پیروزی سوسیالیسم در روسیه راه‌گشای آزادی ایران و ایرانی خواهد شد، خواهان شرکت فعال اعضا و هواداران خود در انقلاب روسیه بود؛

۱. آذر، ش ۵۵ (۲۷ مرداد ۱۳۲۲) و جعفر پیشه‌وری، تاریخچه حزب عدالت، تهران: انتشارات

علم، ۱۳۵۹، ص ۹.

۲. پیشین، ص ۳۰.

در حالی که «دموکرات‌های ایرانی می‌گفتند که ما هرگز در انقلاب داخلی روسیه و کشمکش‌های احزاب و دستجات محلی نباید مداخله بکنیم. کار ما و وظیفه ما این است که نگذاریم حقوق افراد ایرانی پایمال بشود...»^۱ با وجود اختلافات موجود در بین دموکرات‌ها و عدالتی‌ها، دو تشکیلات در عین حال دارای منافع مشترکی نیز بودند و حتی مذاکراتی هم برای اتحاد در بین آن‌ها جریان داشته است.^۲ اما چنان‌که گذشت، کمیتهٔ باکوی حزب دموکرات بر اثر حوادث خونین مارس ۱۹۱۸ از هم پاشید، در حالی که حزب عدالت به رغم کشمکش‌ها و رقابت‌های جاری در قفقاز و دست به دست شدن‌ها و زیر و روگشتن‌ها پایید. پیشه‌وری در رابطه با ترکیب و مناسبات دو حزب مورد بحث به نکته‌ای اشاره کرده است که قابل توجه است:

«افراد حزب دموکرات البته در تحت‌تأثیر نهضت انقلابی روسیه نسبت به افراد تشکیلات داخلی آن حزب انقلابی‌تر و تندروتر بوده و در ابراز احساسات میهن‌پرستی و آزادی‌خواهی از افراد حزب عدالت عقب نمی‌ماندند...»^۳ و در حقیقت جلب و جذب شدن بسیاری از آن‌ها، به ویژه پس از انحلال کمیتهٔ باکوی حزب دموکرات به حزب عدالت امری ممکن بود، چنان‌که چنین نیز شد و دموکرات‌هایی چون حسین محمودزاده، سیف‌الله ابراهیم‌زاده، حسن ضیاء - که اشعار و مقالاتش در آذربایجان جزو لاینفک ایران به چاپ می‌رسید - و ... جوادزاده به عدالت پیوستند. پیشه‌وری در اشاره به ماجرای سالن بنای باشکوه اسماعیلیه^۴ - که اکنون محل اداری آکادمی جمهوری آذربایجان است - که خود در محل وقوع

۱. پیشین، ص ۲۹.

2. T Şahin, Iran Kommunist ..., S. 148.

۳. پیشه‌وری، تاریخچهٔ عدالت، ص ۲۹.

۴. در باره‌اش ر. ک: پیشه‌وری، تاریخچهٔ عدالت، صص ۴۲-۳۳/ جاوید، پیشین، صص ۱۳-۴/

آذربایجان جزو لاینفک ایران، ش ۴.

حادثه حضور داشته، می‌نویسد که «نگارنده آن روز کاملاً بی‌طرف بودم، از روی احساسات عدالت‌چی‌ها و از روی منطق قونسولگری را ذی‌حق می‌دانستم.»^۱ اما با توجه به این حقیقت که حادثه مورد بحث در روز ۲۹ بهمن ۱۲۹۶ اتفاق افتاده و جوادزاده در مقاله «کی می‌توان گفت که ایران از آن ایرانیان است؟» که در شماره مورخ ۳۰ بهمن آذربایجان جزو لاینفک ایران، یعنی یک روز پس از وقوع حادثه درج گردیده، ایرانیان را به پیوستن به حزب دموکرات دعوت کرده، قبول ادعای وی مبنی بر بی‌طرفی در آن روز دشوار می‌نماید؛ اگرچه احتمال گرایش تدریجی او به حزب عدالت را نیز باید در نظر داشت. در هر حال واقعیت این است که جوادزاده احتمالاً در سال ۱۲۹۸ خ به حزب عدالت پیوسته و در کنفرانس عمومی حزب که در اواسط سال ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ برگزار شده، به عضویت کمیته مرکزی آن برگزیده شده^۲ و از شماره ۲۳ (۲۱ اکتبر ۱۹۱۹ / ۲۸ مهرماه ۱۲۹۸) روزنامه حریت، ارگان حزب عدالت، که از تاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹۱۹ / ۲۰ خرداد ۱۲۹۸ به انتشار آغازید، تا شماره ۷۳، واپسین شماره آن، که در ۲۴ مه ۱۹۲۰ / ۳ خرداد ۱۲۹۹ منتشر گردید، سردبیری آن را به عهده داشته است.

وی در همین دوره در حریت و روزنامه‌های دیگر کمونیستی چون آذربایجان فقراسی (تنگ‌دستان آذربایجان)، یولداش (رفیق)، کومونیست، آذربایجان موقت حربی انقلاب کومیتة سینین اخباری (اخبار کمیته انقلاب جنگی موقت آذربایجان) و مجله مشعل و ... ده‌ها مقاله به چاپ رسانده است. البته او مقاله‌نویسی در روزنامه حریت را از پیش از عهده‌دار شدن سردبیری آن و از شماره‌های اولیه آن شروع کرده بود. ضمناً گذشته از مقالات جدی، بعضی طنزهای سیاسی نیز به ویژه در حریت با امضای

۱. پیشه‌وری، تاریخچه عدالت، ص ۳۳.

عجول، که در حقیقت نیز بعدها از آن استفاده کرد، به چاپ رسانده است. مقالات مذکور، که غالباً به مناسبت موضوعات روز قلمی گردیده‌اند، به طور کلی به دو دسته قابل تقسیم هستند: مقالات مربوط به ایران و مقالات مربوط به انقلاب و دولت نوظهور شوروی. موضوع اصلی و برگردان غالب مقالات انقلاب است. او که در آذربایجان جزو لاینفک ایران نجات ایران را بسته به تشکیل دولت مقتدر و تشکیل چنان دولتی را در گرو اجرای اصول اساسی حکومت مشروطه عامه می‌دانست، اینک می‌نوشت که «مشروطه و قانون اساسی فعلی به صورتی پوشیده چیزی جز برآورد کننده آرزوهای» مشی ملاک و خوانین نیست. از همین روی است که ما دهقانان و کارگران را به سرنگون کردن این مشروطه پوسیده و تشکیل جمهوریت شورایی به جای آن دعوت می‌کنیم.^۱ او در مخالفت با آن‌هایی که وقوع انقلاب را در ایران آن زمان ناممکن می‌دانستند، طغیان امثال امیرعشایر و اسماعیل آقا (سمیتکو) و بعضی شورش‌های خودجوش هر از گاهی در نقاط مختلف ایران را نشانه‌هایی از تشدید نارضایتی عمومی و مقدمه درگیری انقلاب دانسته، اظهار می‌داشت که «ایران آبستن یک انقلاب است، آن هم انقلاب پرولتری!»^۲ و «اندیشه انقلاب در ایران بیدار شده، زحمتکشان ایران حقوق خود را فهمیده‌اند. آن‌ها ضمن شرکت در انقلاب دنیا به فکر اجرای اصول اشتراکیت (کمونیسم) در ایران هستند. ما به پیروزی آن‌ها ایمان داریم ... دیگر بشریت از حیات و گذران کهنه به تنگ آمده، در طلب دنیای نو است. ایرانیان نیز عضوی از همان انسانیت هستند...!»^۳ او با شوری خاص از انقلاب روسیه و تأثیرات جهانی آن دم می‌زد: «... انقلاب روسیه تأثیر

۱. «ایرانی‌لار انتباه، حریت، ش ۳۳ (۲۱ نوامبر ۱۹۱۹).

۲. حریت، ش ۵۳ (۶ مارس ۱۹۲۰) / ش ۷۲ (۲۱ مه ۱۹۲۰).

۳. حریت، ش ۵۴ (۸ مارس ۱۹۲۰).

دوران ساز خود را گذاشته است. فقرای کاسبه به واسطه انقلاب اکبر به قدرت رسیده، حاکمیت شورایی را اعلام کردند. انقلاب روسیه نه تنها بر ملل روسیه اثر نهاده، در سراسر دنیا نیز تأثیر گذاشته است. این انقلاب در همه جا اندیشه حاکمیت فقرا را بیدار کرده، آرمان کمونیسم در هر جا راه یافته، انقلاب آرام و گام به گام نه، که رعد آسا پیش تاخته، دژ کاپیتالیسم و امپریالیسم را در محاصره گرفته است. به ویرانی آن دژ ایمان بیاوریم.^۱ وی بر آن بود که «انقلاب روسیه به خاطر فقرای کاسبه آغاز شده، به پیروزی فقرای کاسبه و انقلاب دنیا منجر خواهد شد.»^۲ و «روسیه اصول فدراسیون را پذیرفته، استقلال ملی را به رسمیت می شناسد. امروز در ترکستان، استونی، اوکراین و ... دولت های ملی شورایی متحد با روسیه وجود دارد که روسیه انقلابی ابداً در امور داخلی آن ها مداخله نمی کند...»^۳ بنابراین «اگر از دیدگاه زحمتکشی و ملت پروری به مسئله نگاه کنیم، چاره ای جز ملحق شدن به نیرویی که با توانگران عرب مبارزه می کند، نداریم. به نظر ما همان طور که کاپیتالیست های غرب خصم جانمان هستند، ملاکان ایران هم دشمنان می باشند. اتحاد با پرولتاریای روسیه پیش از آن که منافع ملی مان را حفظ می نماید، منافع طبقاتی ما را نیز تأمین خواهد کرد. زیرا که کاپیتالیسم اروپا ما را نه به خاطر خصوصیات ملی مان، بلکه از برای منافع تجار تی - طبقاتی خودش است که می خواهد تحت اسارت قرار دهد.»^۴ و یکی دو روز بعد ابراز می دارد که «روزی که حکومت مساواتی در آذربایجان [قفقاز] سرنگون شد، ما خطاب به ایرانی ها نوشتیم که انقلاب ایران آغاز گردیده است. بنا به اخبار دریافتی، انزلی و آستارا از طرف واحدهای ارتش سرخ اشغال گردیده، انگلیسی ها

۱. حریت، ش ۵۵ (۱۵ مارس ۱۹۲۰).

۲. حریت، ش ۳۹ (۲۲ دسامبر ۱۹۲۰).

۳. حریت، ش ۲۴ (۱۲ ژانویه ۱۹۲۰).

۴. حریت، ش ۷۲ (۲۱ مه ۱۹۲۰).

فرار کرده‌اند... با ورود آرتش سرخ به خاک ایران فقرای کاسبه انقلابی ایران بر ضد حکومت فعلی قیام کرده، خواهان تغییر بنیادی نظام حاکم خواهند شد. بدیهی است که آرتش سرخ هم به انقلابیون ایران کمک خواهد کرد. فقرای کاسبه ایران نیازمند چنین کمکی هستند... باید دانست که هدف روسیه از کمک به فقرای کاسبه ایران و دیگر کشورها تصرف آن کشورها نیست، بلکه احیای سوسیالیسم در آن جاهاست... بعد از آن هم وظیفه انقلابی ما فقرای کاسبه ایران رها ساختن کشورمان از چنگ انگلیسی‌ها و نوکران آنهاست و ... کمک به آرتش سرخ که در حال پیشروی به سوی هندوستان برای نجات آن کشور است. و سپس آباد ساختن ایران ویران شده به دست جفدهای کهنه کار است ... تمام زحمتکشان ایران باید به حزب کمونیست پیوسته، زیر پرچم سرخ گرد آیند... فقرای کاسبه روسیه مخالفتی با شعار "ایران از آن ایرانیان است"، ندارند، بلکه آنها بیش از ما مدافع شعار "زحمتکشان هر سرزمینی حاکمان واقعی آن جا هستند"، می‌باشند... ای زحمتکشان ایران، بیایید برویم حاکم کشور خود شده، اراضی زراعتی خود را از ملاکان گرفته، با زراعت گذران کنیم.^۱

آن چه مذکور افتاد مشتی بود از خروار نوشته‌های م. ج. جوادزاده که حاکی از شیفتگی وی نسبت به آرمانی است که در آن دوره جاذبه روزافزونی در جوامع تحت ستم و به ویژه جامعه چند ده هزار نفری مهاجران ایرانی ساکن قفقاز داشت. خود وی بعدها در توضیح و توجیه انگیزه خویش در باره موضع‌گیری‌هایش در آن دوره می‌نویسد که چنین می‌اندیشیده است که «نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیم است که انقلابیون روسیه می‌خواهند و اگر غیر از لوای پرافتخار لنین بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد، استقلال و آزادی ملت ایران

۱. آذربایجان موقت حربی انقلابی انقلاب کومیته‌سین اخباری، ش ۳ (۲۳ مه ۱۹۲۰).

همیشه در معرض خطر خواهد بود.^۱ در هر حال برای بررسی همه جانبه این نوشته‌ها احتیاج به مجال دیگری است.

اندکی پس از انتشار نوشته‌های مورد بحث که سطوری از آن‌ها نقل گردید، جوادزاده عازم گیلان می‌شود. وی تا این تاریخ در حدود ۱۵ سال از عمر حدوداً ۲۷ ساله خود را در باکو گذرانده بود و اگرچه از زمان قدم‌گذاری‌اش به میدان فعالیت سیاسی - تشکیلاتی بیش از ۳ سال نمی‌گذشت، با این همه در طی این مدت کوتاه در محیط زندگی و نیز حیات وی رویدادهای زیر و روکننده زیادی رخ داده بود.

به طوری که دیدیم با پیش آمدن حوادث ۳۱ مارس تا ۲ آوریل ۱۹۱۸ بساط کمیته باکوری حزب دموکرات درهم نوردیده شد. در جریان این حوادث بیش از سه هزار نفر غالباً مسلمان - آذربایجانی که دست کم ۶۰۰ نفر آن‌ها ایرانی بوده،^۲ به خاک و خون کشیده شد و زخم خون چکان دیگری در مناسبات آذربایجانی - ارمنی گشوده شد. در حدود ۱۰ روز پس از آن، گاردیه سرخ قدرت را در باکو به دست گرفت و کمون باکو تشکیل گردیده، به گسترش حاکمیت شوروی در شهر و اطراف آن پرداخت. لیکن چهار ماه بعد با نزدیک شدن نیروهای انگلیسی تحت فرمان دنسترویل - که از طریق بغداد و همدان و قزوین رو به شمال ایران پیش آمده و پس از برخوردهایی با جنگلی‌ها خود را به انزلی رسانده بودند - کمون باکو نیز از هم پاشید و زمام حاکمیت شهر در اواخر ژوئیه ۱۹۱۸/ اوایل مرداد ۱۲۹۷ به دست دیکتاتوری ستروکاسپی متشکل از افسران ناوگان خزر و نمایندگان اس‌ارها و داشناک‌ها و منشویک‌ها، که در کمون باکو (کمیته اجرائیه شورای باکو) نیز شرکت داشتند، افتاد. از

۱. آژیر، ش ۹۱ (۱۵ آذر ۱۳۲۲).

2. Tadeusz Swietochowski, *Russia and Azerbaijan*, Columbia University Press, N.Y. 1995, PP. 66 and 250.

حوادث دوره یک ماه و نیمه حاکمیت دیکتاتوری مذکور آمدن نیروهای انگلیسی تحت فرمان دنسترویل بود که به درخواست حکومت مزبور به باکو آمدند، دستگیری کمیسرهای بلشویک و زندانی کردن آنها و سرانجام حمله نیروهای عثمانی به شهر، که از زمان حاکمیت کمون در صدد تصرف باکو بودند. با ورود «اردوی اسلام قفقاز» یعنی نیروهای مشترک عثمانی و واحدهای وابسته به دولت جمهوری آذربایجان تشکیل شده در ۲۸ مه ۱۹۱۸ و مستقر در گنجه، در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۸ به باکو، حوادث چندی به وقوع پیوست که اهم آنها عبارت بودند از: خروج نیروهای انگلیسی از باکو در آستانه ورود اردوی مذکور و بازگشت آنها به انزلی؛ از هم پاشیدن دیکتاتوری سستروکاسپی و فرار کمیسرهای باکو از زندان - که به دستگیری آنها در خزر و تیرباران شدنشان در شب ۲۰ سپتامبر در ترکمنستان منجر شد و انتقال دولت مساوات از گنجه به باکو و نیز و دست گشودن اردوی فاتح به قتل و غارت و به ویژه کشتار ارامنه به انتقام کشتارهای ۳۱ مارس تا ۲ آوریل. پیشه‌وری که در آن زمان در باکو حضور داشته، سال‌ها بعد، پس از اشاره به سخت‌گیری دیکتاتوری سستروکاسپی نسبت به تمام احزاب دست چپ و از آن جمله توقیف عده زیادی از اعضای حزب عدالت و رکود زندگانی سیاسی، از ورود اردوی مذکور به شهر چنین یاد می‌کند:

«به هر حال شهر بعد از چندین ماه محاصره سقوط کرد. حکومت به دست ترک‌ها افتاد. سربازان نوری پاشا به بهانه انتقام ترک‌های محلی که از طرف دانشناک‌ها به قتل رسیده بودند، شهر را غارت و ارامنه را قتل عام کردند. من وحشی‌گری دانشناک‌ها را روز ۱۸ مارس ۱۹۱۸ دیده، در آن روز عده بی‌شماری از مردمان بی‌گناه، مخصوصاً ایرانیان بی‌طرفی [را] که در کاروان‌سراها سوخته و زغال شده بودند، با چشم خود مشاهده کرده بودم از دیدن جنایاتی که این مردمان بی‌شعور، بدون علت اساسی ... مرتکب شده بودند، روان انسان

عاصی می‌شد، ولی ترک‌ها هم از آن‌ها عقب نمانده بودند.... سه شبانه‌روز شهر را به دست سربازان داده، گفته بودند هرچه دلشان بخواهد بکنند...»

و سپس جریان نجات دو ارمنی از چنگال سربازان ترک را به وساطت خود باز می‌گوید.^۱ وی مدتی پس از وقوع حوادث اواسط سپتامبر ۱۹۱۸ مقاله‌ای تحت عنوان «مقصر کیست؟» را که در ش ۶۷ (۲۲ آوریل ۱۹۲۰) حریت به چاپ رسیده، به تجزیه و تحلیل مسائل ارمنی - مسلمان اختصاص داده، رهبران حزب داشناک و مساوات را مسبب اصلی درگیری‌های خونین پایان‌ناپذیر ارامنه و آذربایجانی‌ها معرفی کرده است:

«...این نظر که کشتار متقابل ارامنه و مسلمانان (آذربایجانی‌ها) تا زمانی که هر دو قوم از بین نرفته‌اند، ادامه خواهد یافت، اشتباه است. زیرا که به وجود آورنده مسئله ارمنی و مسلمانان نه عموم ارامنه هستند و نه همه مسلمانان که اختلافاتشان تا باقی ماندن یک نفر از هر دو طرف حل نشود. هرگز چنین نیست. مسئله ارمنی - مسلمان موجد دارد. اگر آن از میان برداشته شود، می‌توان اطمینان یافت که مسئله ارمنی - مسلمان نیز از بین خواهد رفت. آن موجد هم عبارت است از احزاب داشناک و مساوات. افروزنده آتش جنگ آن‌ها هستند. بنابراین طرفداران صلح و مسالمت را لازم است که آن‌ها بمیرند. در آن صورت هم ارمنی‌ها و هم مسلمانان (آذری‌ها) روی آسایش خواهند دید... فقرای کاسبه هر دو مملکت [ارمنستان و آذربایجان] را است که به خاطر استقرار حاکمیت خود داشناک‌های مبلغ‌هایستان بزرگ و مساواتی‌های ستایشگر توران بزرگ را از میان بردارند. زیرا که برای انسان‌های امروز نه هایستان [ارمنستان] بزرگ

۱. پیشه‌وری، تاریخچه عدالت، صص ۴۸-۹.

و توران بزرگ، بلکه دولت‌های آذربایجان و ارمنستان کوچک
شوروی لازم است که ساکنان قلمرو خود را به جنگ‌های ملی و
دینی سوق ندهند...»

ناگفته نماند که تبلیغ این نظر در آستانهٔ سرازیر شدن واحدهای اردوی
یازدهم ارتش سرخ از قفقاز به سوی جنوب و برانداختن دولت‌های
ملی‌گرا در جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان معنی خاصی می‌توانست
داشته باشد...

پس از شکست قطعی دولت اتحاد و ترقی از متفقین و انعقاد قرارداد
مودروس، نیروهای عثمانی باکو را ترک کردند و نیروهای انگلیسی این بار
به فرماندهی تامسون در اوایل نیمهٔ دوم نوامبر ۱۹۱۸ وارد باکو شدند و
بعد از یک ماه و اندی دولت جمهوری آذربایجان از طرف فرماندهی
نیروهای انگلیسی به رسمیت شناخته شد. تا اوت ۱۹۱۹ که نیروهای
انگلیسی باکو را ترک کردند، با آن دولت همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند.
در دورهٔ حاکمیت مساوات که تا اواخر آوریل ۱۹۲۰ به مدت ۲۳ ماه
دوام آورد و به ویژه پس از افتتاح پارلمان در دسامبر ۱۹۱۸، روی هم رفته
ثبات و آرامشی در اوضاع پدید آمد و اصول دموکراسی چندان مراعات
می‌گردید که حتی بلشویک‌ها و احزابی چون همت و عدالت که متفقان
آن‌ها به شمار می‌آمدند، با وجود محدودیت‌ها می‌توانستند به فعالیت
نیمه علنی خود ادامه بدهند و ارگان‌های مطبوعاتی خود را منتشر سازند.
به عنوان مثال، حریت، ارگان حزب عدالت که دیدیم جوادزاده سردبیر آن
بود، در همین دوره به طور مرتب منتشر گردیده است. و هم در اواخر
همین دوره، به دنبال مذاکراتی در بین نمایندگان احزاب کمونیستی
عدالت، همت و شاخهٔ باکوی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، هر سه
تشکیلات به هم پیوستند و از پیوستن آن‌ها حزب کمونیست آذربایجان
پدید آمد که نخستین کنگرهٔ خود را در ۱۱ فوریهٔ ۱۹۲۰ برگزار کرد.

سه هفته پس از پیروزی ارتش سرخ در جمهوری آذربایجان و سقوط دولت مساوات، ناوگان سرخ مستقر در خزر به سوی سواحل جنوبی آن دریا پیشروی کرد و با پیاده شدن افراد آن در بندر انزلی، نیروهای انگلیسی که از اواسط سال ۱۹۱۸/۱۲۹۷ خ آن جا را به پایگاه نظامی خود تبدیل کرده بودند، به همراه گارد سفیدی‌های پناه برده به آن‌ها و نیز نیروهای قزاق از گیلان عقب نشستند و با عقب‌نشینی آن‌ها و پیشروی واحدهای ارتش سرخ، جنبش گیلان وارد مرحله نوینی شد. همین حوادث در زندگی جوادزاده نیز صفحه جدیدی گشود. خود وی در این باره گفته است:

«...نهضت آزادی جنگل مرا هم مانند همه آزادی‌خواهان ایرانی جلب نمود. بدون فوت وقت به آن جا شتافتم ... در آن جا هم پیوسته در صف اول بودم، روزنامه می‌نوشتیم، سخنرانی می‌کردم، عملاً در پیشرفت مقاصد ملی سخت‌ترین و با مسئولیت‌ترین کارها را به عهده می‌گرفتم...»^۱

جوادزاده به همراهی گروهی از عدالتچی‌ها، که تعداد آن‌ها را ۲۳ یا ۳۰ نفر نوشته‌اند و احیاناً در رأس آن‌ها به گیلان فرستاده می‌شود. در بعضی از منابع ادعا شده است که وی برای مذاکره با میرزا کوچک خان فرستاده شده، در حالی که بعضی دیگر علت اعزام او را تدارک مقدمات برگزاری نخستین کنگره حزب کمونیست ایران دانسته‌اند.^۲ اگر نظر دوم را بپذیریم، جوادزاده نمی‌توانسته است پیش از اعلان جمهوری گیلان در این ولایت باشد، زیرا که به نوشته‌ای، «حزب کمونیست ایران [که احیاناً پس از ادغام حزب عدالت در ترکیب حزب کمونیست آذربایجان چنین

۱. آذیر، ش ۹۱ (۱۵ آذر ۱۳۲۲).

۲. میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده خلخال) سنجلیش اتلوری، باکو ۱۳۴۴ خ، ص ۹ و امین‌زاده «کمونیست فرقه‌سی‌نین بیرینجی فورولنایی»، آذربایجان، ش مورخ ۱ تیر ۱۳۴۹.

نامیده شده و این نام‌گذاری در کنگره انزلی حزب تثبیت گردیده [۱۲ روز پیش از آغاز کنگره، ۳۰ نفر از فعالان حزبی را به سرپرستی جعفر جوادزاده و سلطان‌زاده به انزلی فرستاد...]^۱ در حالی که بین اعلان جمهوری و آغاز کار کنگره ۱۷ روز فاصله بوده است؛ یعنی که در این صورت هیئت مذکور بایست ۴-۵ روز پس از اعلان جمهوری به انزلی وارد بشود. از آگاهی‌های موجود دیگر نیز چنین مستفاد می‌شود که به هنگام ورود واحدهای سرخ به انزلی جوادزاده هنوز در باکو بوده است. گزارش او تحت عنوان «ورود نریمان نریمانوف» [به باکو] در شماره مورخ ۱۷ مه ۱۹۲۰ روزنامه کومونیست درج گردیده و در مقاله «انقلاب ایران» او که در شماره ۲۳ مه آذربایجان موقت حربی انقلاب کومیته‌سی‌نین اخباری به چاپ رسیده، نوشته شده است که «بنا به اخبار دریافتی انزلی و آستارا از طرف واحدهای ارتش سرخ اشغال گردیده، انگلیسی‌ها فرار کرده‌اند و همین مقاله با این فراخوان به پایان رسیده است: «ای زحمتکشان ایران، بیایید برویم حاکم کشور خود شده، اراضی زراعتی خود را از ملاکان گرفته، با زراعت گذران کنیم.»

در مقدمه آثار منتخب میرجعفر پیشه‌وری ... هم تاریخ اعزام او به گیلان روز ۲۳ مه نوشته شده است. بنابراین می‌توان گفت که وی پس از نوشتن مقاله مذکور است که به سوی گیلان به راه افتاده و در این صورت ۴-۵ روز پس از ورود واحدهای ارتش سرخ به انزلی به آن جا رسیده است. ترجمه نوشته مذکور از این قرار است:

«حزب عدالت ایران برای برپاداشتن جبهه واحد مبارزه بر ضد مرتجعان داخلی و مداخله‌گران امپریالیست و ... در کشور، تلاش می‌کرد. به همین منظور هم حزب با سران جنبش جنگل تماس می‌گیرد و در اوایل خرداد ماه سال ۱۲۹۹ / ۲۳ مه ۱۹۲۰، برای مذاکره با میرزا کوچک خان

هیئتی به سرپرستی پیشه‌وری اعزام می‌دارد. مذاکرات هیئت به موفقیت می‌انجامد و در اواسط ماه خرداد، یعنی در ۴ ژوئن ۱۹۲۰، جمهوری گیلان اعلان می‌گردد. م.ج. پیشه‌وری هم به عنوان وزیر خارجه حکومت انقلابی مذکور تعیین می‌گردد.^۱

از منابع موجود چنین فهمیده می‌شود که دو روز پس از پیاده شدن واحدهای سرخ در انزلی، مذاکرات بین کوچک‌خان و نمایندگان شوروی آغاز می‌گردد. اساساً می‌توان گفت که رابطه در بین آنها از پیش از آن شروع شده بوده است. به گفته‌ای، پیش از پیاده شدن واحدهای سرخ در انزلی و عبور آنها از مرز آستارا، یک قاصد بلشویک برای گرفتن تماس با کوچک‌خان و گذاشتن وی در جریان امور، به جنگل فرستاده می‌شود و کوچک‌خان نیز پس از آن، دو تن از افراد معتمد خود را، برای آگاه کردن ساکنان آبادی‌های ساحلی به سوی آستاراگسیل می‌دارد. البته، اسماعیل جنگلی، برادرزاده کوچک‌خان، که در نخستین مذاکرات وی با نمایندگان شوروی شرکت داشته، می‌گوید که کوچک‌خان این دو نفر را برای «اخذ تماس با بلشویکان» و منصرف کردن آنها از آمدن به ایران، به این دلیل که «هجوم قوای سرخ بهانه جدیدی برای توقف و مداخله به انگلیسی‌ها خواهد داد» مأموریت داده بود، ولی «مأمورین مزبور ... هنوز از اسالم طالش رد نشده بودند که قوای سرخ به انتظار جواب جنگل نمانده و انزلی را زیر آتش کشتی‌های جنگی گرفتند».^۲

بعد از آن هم کوچک‌خان را که از پنج سال قبل در جنگل پناه گرفته بود و اندکی قبل برای ملاقات با بلشویک‌ها به لنکران رفته و دست خالی برگشته بود، به انزلی فرامی‌خوانند و او نیز بدون فوت فرصت به انزلی رفته، بر عرشه کشتی کورسک با هیئتی متشکل از راسکولنیکوف، اعضای کمیته عدالت و کمیته انقلاب ترکستان مذاکره می‌کند و پس از دو

۱. میر جعفر پیشه‌وری، سنجلیش انزلی، ص ۱۰.

۲. اسماعیل راین (مقدمه)، قیام جنگل، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۱۳۴.

روز به توافق می‌رسند. به نوشته اسماعیل جنگلی نمایندگان مذکور «به میرزا کوچک‌خان قول حکومت ایران را با طرز رژیم بالشویکی پیشنهاد کردند؛ ولی این پیشنهاد مورد قبول واقع نگردید. بعداً در نظر گرفتند حکومت مختلطی از عدالتی‌ها و جنگلی‌ها تأسیس شود، باز میرزا کوچک‌خان اظهار داشت که چون اعضای کمیته عدالت سال‌ها از ایران دور و به اخلاق محیط آشنا نیستند، باید زمام امورات دست کسانی باشد که از روحیات جامعه باخبر و آگاه باشند.»^۱

اورجونیکی‌دزه، صدر دفتر کمیته مرکزی قفقاز حزب کمونیست (بلشویک) روس و یکی از رهبران اردوی یازدهم سرخ، که در روز دوم با کشتی از باکو آمده بود، پس از شنیدن دلایل هم رزم قدیمی‌اش کوچک‌خان، خطاب به نمایندگان شوروی گفت:

«رفقا آن چه این مرد درست قول و باایمان می‌گوید، من بی‌چون و چرا تصدیق می‌کنم و موافقت خودم را با تمام اظهارات و تاکتیکش اعلام می‌دارم ... و از شما می‌خواهم که بیانات و نقشه آینده‌اش را تأیید کنید.»^۲ بعد از آن هم موافقت‌نامه‌ای ۹ بندی بین جنگلی‌ها و بلشویک‌ها امضا می‌شود که بند نخست آن عبارت بود از:

«عدم اجرای اصول کمونیسم از حیث مصادره اموال و الغای مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات.»

به همین علت هم بود که پس از آمدن کوچک‌خان از جنگل، در دولتی که به ریاست او تشکیل یافت، تمام هشت کمیسر، غیر سوسیالیست و غیر از حاجی محمد جعفر کنگاوری همه گیلانی بودند. سید جعفر کمیسر امور خارجی هم، بنا به بعضی ادعاها^۳ نه میر جعفر جوادزاده، بلکه سید

۱. پیشین، صص ۱۳۸، ۱۳۹.

۲. ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، ج ۹، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۲۴۴.

۳. پیشه‌وری، سنجیلیش اثرلری، ص ۹ و مینوش (صادق شعله)، تاریخ جنگل، ج ۴، رشت:

۱۳۳۸، ص ۴۳ / Azərbaycan Sovet Ensiklopediəsi, 7. cil. S. 542.

جعفر محسنی صومعه‌سرایبی بوده است. م. ج. جوادزاده دو ماه بعد بود که در دولت انقلابی تشکیل یافته به ریاست احسان‌الله‌خان کمیسر داخله (کشور) شد.

در مذاکرات بین کوچک‌خان و نمایندگان شوروی هم اگرچه از اعضای کمیته باکوی عدالت سخن رفته، به هویت آن‌ها اشاره‌ای نشده است. در کمیته انقلاب سرخ هفت نفری نیز که شب قبل از آمدن کوچک‌خان به رشت تشکیل شد، از حزب عدالت تنها کامران آقازاده عضویت داشته است.

گریگور یقیکیان مخالف با عدالتی‌های آذربایجانی در خاطرات خود تحت عنوان «هفده ماه انقلاب در گیلان» که به صورت پاورقی در شماره‌های مسلسل پاییز ۱۳۰۰ خ روزنامه ستاره ایران انتشار داده، عجله کوچک‌خان برای ملاقات با نمایندگان شوروی را ناشی از آمدن عدالتی‌ها به گیلان دانسته است:

«از بادکوبه نمایندگان فرقه عدالت وارد شده، آقایان و جوادزاده در کشتی مشغول به تبلیغات بودند. معلوم شد انزلی [را] مرکز تبلیغات کمونیستی [قرار داده] و از آن جا افکار و مقاصد خود را به طرف جنوب اشاعت خواهند داد. میرزا کوچک خان از ترس آن که جوادزاده و آقایان و رفقای ایشان رئیس انقلاب بشوند، خود به انزلی رفت. میرزا کوچک خان از عدالتی‌ها ترس داشت و می‌خواست که انقلاب ایران ملی باشد. ولی بعد از ملاقات با نمایندگان دولت سویت خودش هم سوسیالیست شد. اگر میرزا کوچک خان ریاست انقلاب را عهده‌دار نمی‌شد، مسلماً فرقه عدالت شروع به انقلاب می‌کرد...»^۱

۱. گریگور یقیکیان، شوروی و جنبش جنگل، به کوشش برزویه دهگان، تهران: انتشارات نوین.

لازم به توضیح است که گویا حزب عدالت از پیش از آمدن ارتش سرخ به گیلان دارای تشکیلات مخفی در انزلی و رشت بوده است. بنابه گزارش نماینده رشت در کنگره انزلی «پیش از آمدن ارتش سرخ، حزب دارای دو گروه، که یکی ۲۵ و دیگری ۱۲ نفر عضو داشته، بوده است.»^۱ در هر صورت، اندکی پس از ورود ارتش سرخ به انزلی م. ج. جوادزاده به همراه گروهی از عدالتی‌ها به گیلان می‌آیند و بلافاصله هم در انزلی مستقر شده، به گفته یقیکیان «بنای مدرسه آرامنه را تصرف کرده، در سالن بزرگ آن، هر روز مجلس موزیک ترتیب داده و اهالی را به دخول در فرقه عدالت دعوت می‌نمودند. در سواحل دریا میتینگ می‌دادند، زورچهی‌ها، صیادان و حمال‌ها روز به روز زیاده‌تر در فرقه عدالت داخل می‌شدند... عدالتی‌ها... میتینگ و تبلیغات را کافی ندانسته، شروع به مسلح کردن دستجات کارگران و ملاحین نمودند. عده آن‌ها چند روزه به سیصد نفر رسید.»^۲ آنان در همان روزها سازمانی به نام «اتفاق جوانان اشتراکی» تشکیل دادند.^۳

مدتی بعد، عدالتی‌ها به شهر رشت رفته، میدان فعالیت خود را وسعت بخشیدند. بنابه گزارش نماینده پیش گفته رشت در کنگره، تعداد حوزه‌های شهر رشت در عرض یک ماه از دو به ۱۰ حوزه افزایش یافت. در آن میان فعالیت جوادزاده توجه‌انگیز بوده است که یقیکیان در خاطرات خود بارها، البته به اکراه، به میتینگ‌های او اشاره کرده است. به عنوان مثال در موردی چنین می‌گوید:

«هر روز عصرها، در میتینگ‌های سبزه‌میدان، نماینده حزب اشتراکی ایران (عدالت)، جوادزاده خلخالی که با زبان فارسی آشنا نبوده، به

۱. ع. سمیده. آزادلیق فیومانی (حیدرعمواوغلی)، باکو، ۱۳۵۰، ص ۸۸.

۲. شوروی و جشن جنگل، ص ۴۹۹.

۳. پیشین، ص ۷۰.

ترکی نطق می‌کرد. ولی همین که نطق خود را با کلمه ترکی یولداش لار (رفقا) شروع می‌کرد، مردم که با کمال دقت نطق فارسی زبانان را استماع می‌کردند، متفرق می‌شدند، ولی جوادزاده در حضور چند نفر باقی مانده به نطق خود ادامه می‌داد.^۱

به طوری که پیش از این مذکور افتاد حزب عدالت ایران سه ماه پیش از آمدن ارتش سرخ به گیلان در حزب کمونیست آذربایجان ادغام شده بود و بنابراین شرایط پدید آمده در گیلان به کمونیست‌های ایرانی امکان آن را داد که به بازسازی حزب خود اقدام کنند. چنان بود که یک ماه پس از تصرف بندر انزلی، نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در همان شهر با شرکت ۷۱ نماینده از ۲۲ تا ۲۶ ژوئن ۱۹۲۰ / ۱ تا ۵ تیرماه ۱۲۹۹ برگزار شد. م. ج. جوادزاده در برگزاری و اداره کنگره نقش فعالی داشته و به عضویت هیئت رئیسه کنگره و کمیته مرکزی حزب و نیز به عنوان یکی از دبیران مسئول آن انتخاب شد و در باره مسئله مطبوعات حزبی در کنگره سخنرانی کرد.

در این هنگام مرکز حزب در رشت بود. اما کنگره لازم تشخیص داد که «به منظور توسعه سازمان تهران و تبدیل آن به مرکزی که رهبریت تمام سازمان‌های حزبی را به عهده گیرد، حزب سید جعفر جوادزاده، یکی از سازمان‌دهان لایق خود را به زودی به تهران گسیل دارد».^۲

مشی تئوریک پذیرفته شده در کنگره ضمن آن که از آشفتگی‌های اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران نشئت می‌گرفت، از تأثیر بینش‌های متضاد حاکم بر کمیترون نیز برکنار نبود. جوادزاده به جناح چپ حزب که در کنگره حائز اکثریت بود، تعلق داشت. وابستگان به این جناح انقلاب سوسیالیستی را در جامعه ایران آن زمان امکان‌پذیر می‌پنداشتند. چنین

۱. پیشین، ص ۱۰، موارد دیگر، صص ۱۳۷، ۲۳۱، ۲۶۱، ۴۴۵.

بیش‌های ماجراجویانه و افراطی‌گری‌های چپ‌روانه‌ای ضربه‌های مهلکی به جنبش گیلان وارد آورد.

در حالی که کوچک‌خان با ترویج مرام کمونیستی موافق نبود، کمونیست‌های چپ‌گرا و از آن جمله جوادزاده در این راه چندان پیش نداشتند که موجبات نگرانی ثروتمندان و مالکان و تنفر دین‌داران را فراهم آوردند. چنان که کوچک‌خان این همه را برنتافته، دو هفته پس از کنگره، در روز ۱۸ تیرماه ۱۲۹۹ همراه افراد خود به نشانه اعتراض رشت را ترک کرده، پس از استقرار در جنگل اعلام کرد که «مادام که بی‌ترتیبی‌های جاری رفع نشوند و افراد حزب عدالت از پرخاش و ستیزه‌جویی و تبلیغات مرامی دست برندارند، از فومن برنخواهد گشت.»^۱ و برهم نمی‌گردد، تا آن که سرانجام بعضی از مقامات شوروی چون مدیوانی، میکویان، گارکایتلی و بلومکین به همدستی چند ایرانی در ۹ مرداد ۱۲۹۹ / ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰ بر ضد جناح کوچک‌خان دست به کودتای سرخ می‌زنند و سه نفر از اعضای حزب کمونیست ایران و از آن جمله م. ج. جوادزاده در ترکیب دولت تشکیل شده به سر کمیسری احسان‌الله خان وارد می‌شوند. چند «امرنامه» به امضای «کمیسر داخله جوادزاده» که در ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ [۱۳ مرداد ۱۲۹۹] صادر شده، به عنوان یادگاری از آن برهه از حیات سیاسی او باقی مانده است.^۲

جوادزاده در دوره کمیسری خود نیز روزنامه کمونیست را که از اوایل تیرماه ۱۲۹۹ به انتشار آغازیده بود، همچنان اداره می‌کرد. متأسفانه اطلاعات کمی در باره این روزنامه در دست است. ابراهیم فخرایی تصویر سرلوحه شماره ۵ آن را که در ۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ / ۲۸ ایول [ژوئیه] ۱۹۲۰ - دو روز پیش از وقوع کودتای سرخ - منتشر شده، به دست داده

۱. فخرایی، پیشین، ص ۲۶۹.

۲. یفیکیان، پیشین، صص ۲۸-۵۲۷.

است. از این سرلوحه چنین برمی آید که «این روزنامه ناشر افکار کمیته مرکزی فرقه کامونیست (بالشویک) ایران» و مدیرش م. ج. جوادزاده خلخالی بوده و «هفته‌ای دو مرتبه طبع و نشر» می‌شده و شعار «رنجبران تمام ممالک! اتفاق کنید» در بالای سرلوحه‌اش قرار داشته است. یقیناً متن مقاله‌ای از آن را گویا به عنوان شاهی برای نمودن ضعف‌های مضمونی و انشایی آن «بدون یک نقطه یا کلمه‌ای تغییر» نقل کرده است. در این مقاله، که احتمالاً از زیر دست جوادزاده درآمده، پس از ابراز اطمینان به پیروزی جهانی انقلاب و نابودی کاپیتالیسم، از رسیدن آن به رغم تمام موانع به سرحد ایران و این که میرزا کوچک خان را، که از ترس انگلیس و عاملین او در زوایای جنگل متواری بوده، «فرصت آن داد که در سایه جریان انقلاب از غاصب ایران و دشمن خود [انگلیس] انتقام بگیرد» و ... اما او بی هیچ ملاحظه‌ای باز به جنگل برگشت و ... سخن رفته و وی مورد سرزنش قرار گرفته و در پایان هم ضمن ابراز این نظر که «هرچیزی که بر سر راه پیشرفت آن (انقلاب) واقع می‌شود، دفع آن اولین وظیفه انقلابیون است» به تغییراتی که در رده‌های مسئولان امور صورت می‌گیرد اشارت رفته، اظهار امیدواری شده است که مسئولان جدید «هرچه زودتر وظایفی را که انقلاب سرخ به عهده ایشان محول می‌کند، موافق تاکتیک فرقه کامونیست انجام داده، بیرق آزادی را در تمام نقاط ایران نصب و به استخلاص شرق از [جنگال] امپریالیزم جدید فوق‌العاده نمایند.»^۱

در این دوره در نتیجه افراطی‌گری کسونیست‌های چپ‌رو و میهن‌پرستان آنارشیزست و نیز محافظه‌کاری کوچک خان و متفقانش جنبش جنگل از هم شکافت و متحدان دیروزی رویاروی یکدیگر قرار گرفتند و در نتیجه اوضاع بحرانی پیش آمده، واحدهای قزاق - که رضاخان از فرماندهانش بود - به گیلان حمله کردند و رشت را دوبار تصرف کردند.

همین واحدها در سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتا کرده، سرانجام جنبش جنگل و قیام‌های ملی دیگر سرکوب گردید و بدین ترتیب زمینه لازم برای دیکتاتوری رضاخانی پدید آمد.

یک ماه پس از کودتای سرخ در گیلان کنگره خلق‌های شرق از ۹ الی ۱۴ شهریور ۱۲۹۹ / ۱ الی ۷ سپتامبر ۱۹۲۰ در شهر باکو برگزار گردید. برای شرکت در این کنگره بزرگ که در آن ۱۸۹۱ نماینده ۳۷ ملت حضور داشت، یک هیئت ۲۰ نفری، که جوادزاده نیز از اعضای آن بود، در ۴ شهریور از انزلی به راه افتاد. آنان در باکو به ایرانیان دیگر و از آن جمله حیدرخان عمواوغلو، سلطانزاده و ... از رهبران حزب کمونیست ایران پیوستند. توضیح این که ۲۰۲ نفر از شرکت‌کنندگان کنگره ایرانی بوده‌اند.^۱ گفتنی آن که در جریان کنگره، در جلسات حاشیه‌ای از اشتباهات کمیته مرکزی منتخب کنگره انزلی سخن می‌رفته، چندان که سرانجام کمیترون به مداخله پرداخته، پس از خاتمه کار کنگره، پلنوم وسیع حزب کمونیست ایران با دست‌اندرکاری شعبه شرق کمیترون برگزار شد که در طی آن کمیته مرکزی انتخاب شده در غیاب حیدر عمواوغلو که به عضویت هیئت اجرایی دائمی ۴۸ نفری کنگره خلق‌های خاور برگزیده شده بود منحل گردیده، کمیته مرکزی جدیدی به رهبری او تشکیل شد. چهار نفر از اعضای کمیته مرکزی اول و از آن جمله جوادزاده نیز، به عضویت کمیته مرکزی جدید انتخاب شدند. اما جوادزاده مواضع پیشین خود را ترک نکرده، همچنان در جناح چپ‌رو، که سلطانزاده در رأس آن قرار داشت، باقی ماند. این جناح با انحلال کمیته مرکزی اول و کنار نهاده شدن مشی انتخابی آن مخالفت می‌ورزید.

در حالی که حیدر عمواوغلو برای برپایی اتحاد بر هم خورده در گیلان و نجات جنبش رهایی‌بخش ملی خود را به آب و آتش می‌زد، جوادزاده

1. Gilan Under Communist rule, Shakeri, p. 19.

در مقاله‌ای تحت عنوان «حزب کمونیست ایران» که در شماره ۷۸ (اکتبر ۱۹۲۰/۲۵ مهر ۱۲۹۹) روزنامه کومونیست به چاپ رسیده، کوچک خان را یک «فاناتیک اشراف پرست، که زندگی و سعادت خود را در گرو دفاع از ملاکان و ثروتمندان می‌دید» قلمداد می‌کرد و شعار می‌داد که «در ایران باید حکومت دهقانان و کارگران زحمتکش تشکیل گردد!»

بدین ترتیب دستورهای صادر شده از مراتب بالای دولت شوروی و کمیترون و پلنوم وسیعی که با دست‌اندرکاری آن‌ها برگزار شد، نه تنها نتوانست به اختلاف نظرهای موجود در حزب خاتمه دهد، بلکه به جای یک کمیته مرکزی دو کمیته مرکزی به وجود آمد؛ چنان که جوادزاده در گزارش خود در یکی از جلسات کنگره سوم کمیترون که از ۲ ژوئن تا ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۱/۱۲ خرداد تا ۲۱ تیرماه ۱۳۰۰ در مسکو برگزار شد، از وجود دو حزب کمونیست در ایران سخن می‌گوید.^۱ وی در این کنگره براساس اعتبارنامه تشکیلات شهری تبریز حزب کمونیست ایران و به عنوان نماینده رسمی شرکت کرده بود. م. ج. جوادزاده گویا پس از پلنوم مذکور دیگر به گیلان برنمی‌گردد و اگر هم برگشته باشد، توقف زیادی در آن جا نمی‌کند. نخستین اقدام حیدرعمواوغلو پس از شروع به کار به عنوان رهبر حزب، عبارت بود از انحلال کابینه احسان‌الله خان و کنار گذاشتن کمیسرهای کمونیست و از آن جمله جوادزاده از ترکیب دولت. سلام‌الله جاوید که در آن زمان به جناح حیدرعمواوغلو وابسته بوده و در عین حال با جوادزاده ارتباط شخصی داشته، می‌نویسد که «میرجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) و بهرام آقایی، که در عضویت کمیته [مرکزی] باقی مانده بودند، در کمیته مرکزی حضور نیافتند. جوادزاده (به اتفاق علی امیرخیزی) برای فعالیت به تهران اعزام شده بود.»^۲

۱. شاکری، پیشین، ج ۱، ص ۷۵.

۲. جاوید، پیشین، ص ۴۰.

پیشه‌وری در بازجویی خود در زمستان سال ۱۳۰۹ در مورد شرکت خود در جنبش گیلان گفته است که:

«در موقعی که [در] گیلان انقلاب شد بنده هم آمدم. در گیلان دو ماه داخل انقلاب بودم. در قسمت دسته احسان‌الله‌خان. بعد از دو ماه توقف در آن جا دیدم که وضعیت جور خوبی نیست و قضیه بالاخره برخلاف منافع ملی انجام خواهد گرفت، استعفا دادم، مراجعت کردم به بادکوبه [چون نتوانستم وارد دارالفنون آن‌جا شوم] خیال کردم بهتر است بروم ایران زندگانی کنم. چون گیلان شلوغ بود و دستجات مختلفی بودند، بنده هم نمی‌خواستم دوباره داخل در کارهای گیلان بشوم، بنابراین از راه خراسان آمدم به طهران. مدت دو سه ماه بی‌کار بودم، بعد در اداره روزنامه حقیقت به سمت مترجمی و نویسندگی داخل شدم...»^۱

و سال‌ها بعد، در تابستان ۱۳۲۲ خ، زمانی که نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی بود، در معرفی خود، در اشاره به مرحله مورد بحث زندگی خود چنین نوشت:

«در شدیدترین دوره نهضت ملی گیلان ملیون [بخران کمونیست‌ها] تصمیم گرفتند مرکز فعالیت خود را به تهران انتقال دهند و در آن جا بر علیه استبداد و ارتجاع و زورگویی مبارزه کنند. پیش از هر کسی من دم نظر بودم. همه از من انتظار فعالیت و کار داشتند، من هم در نوبه خود تردید به خود راه ندادم. فرونت (جبهه)‌ها و جنگل‌ها و کوه‌ها را پیموده، خود را به طهران رسانیدم. در آن جا عده‌بی‌شماری را پیدا کرده، دست به دست آن‌ها داده، وارد کار شدم. هنوز جنگل داشت تازه تمام می‌شد، در صورتی که ما در طهران علاوه بر سازمان‌های جدی سیاسی [حوزه‌های حزبی؟] شورای مرکزی

اتحادیه‌های کارگران را، که اعضایش آن روز به هفت هزار نفر بالغ می‌شد، موفق شده بودیم تشکیل بدهیم. شورای اتحادیه کارگران ارگان خود را تأسیس کرد. این روزنامه حقیقت بود. به استثنای چند مقاله، که رفقای آزادی‌خواه آن روز می‌نوشت‌اند، تمام سرمقاله‌های روزنامه مزبور از قلم من تراوش کرده است.^۱

وی احتمالاً در همان دوره انتشار حقیقت و یا اندکی پیش یا پس از آن با معصومه خانم مصور رحمانی خواهر زن بهمن شیدانی ازدواج کرده و در حدود سال ۱۳۰۴ خ از وی صاحب فرزندی داریوش نام شده است. معصومه خانم دختر میرزا ابراهیم خان صنیع الدوله معروف به عکاس‌باشی و خواهر جهان‌گیرخان مصور رحمانی، عکاس معروف درگذشته در ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ خ است. عکاس‌باشی به اتفاق پدرش احمدخان صنیع‌السلطنه و در رکاب مظفرالدین‌شاه در اروپا گردش و فن‌آموزی کرده و دستگاه‌های فیلم‌برداری و نمایش فیلم توسط پدرش و او به ایران آورده شده است. زیرالسلطان ملقب به طلعت‌السلطنه، خواهر زن مظفرالدین‌شاه همسرش بوده و پس از درگذشت مظفرالدین شاه از دربار کناره‌گیری کرده، در ملکی که در نزدیکی کرج داشته، به کشاورزی پرداخت و بعدها برای کشاورزی به گیلان رفت و در سال ۱۳۳۵ ق / ۹۶-۱۲۹۵ خ، یعنی پیش از مراجعت جوادزاده به ایران، درگذشت.^۲

م. ج. جوادزاده در زمان انتشار روزنامه حقیقت جوانی بود حدوداً ۲۸-۲۹ ساله. وی بعد از آن هم در حدود یک ربع قرن زندگی کرد که نزدیک به یازده سال آن از ۶ دی ماه ۱۳۰۹ تا ۲۳ شهریور ماه ۱۳۲۰ به

۱. آذیر، ش ۹۱ (۱۵ آذر ۱۳۲۲).

۲. یحیی ذکا، تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران، تهران: سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۱۶-۱۱۳.

اتهام فعالیت‌های کمونیستی در زندان گذشت. پس از آزادی از زندان روزنامه آذیر را از خرداد ۱۳۲۲ تا اواسط سال ۱۳۲۴ خ منتشر کرد. در همان دوره به نمایندگی مجلس چهاردهم از آذربایجان انتخاب شد و اعتبارنامه‌اش به تصویب نرسید و فرقه دموکرات آذربایجان را در شهریور ۱۳۲۴ بنیاد نهاد و به مدت یک سال از آذر ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۵ در رأس حکومت خودمختار آذربایجان قرار گرفت و سرانجام ۶ ماه پس از فرار به شوروی، در جریان سانحه اتومبیل در ۲۰ تیر ماه ۱۳۲۶ درگذشت. بحث گسترده در باره مراحل سه‌گانه زندگی این شخصیت بحث‌انگیز در دوران پس از توقیف روزنامه حقیقت، یعنی دوره‌های پیش از زندان، زندان و پس از زندان مستلزم مجال دیگری است.

اخبار و مقالات

www.iran-archive.com